

المحطة الرابعة: ايسـتـتـگـاه چـهـارم:

ما يتعلق بالمخالفين للدعوة الحقـة وعقائدهم

مسائل مربوط به مخالفين دعوت حق و عقايد آنها

عقائد مبتدعة لشيعة المراجع !!

• عقايد بدعتـاً ميـز شيعيان مرجع گرا

فاجأنا الدهر بثلة من الجهلة، ويتحدثون بالعقيدة، فيا لها من مصيبة، فالمعصوم عندهم يعرف بأمر أهمها: رميه للسباع وعدم أكلها له، طبع قدمه بالحجر الصلب، تحدثه بكل لغة، ليس له ظل أينما مشى، الخ.

روزگار باعث شده ما از انسان‌های نادانی که دم از عقیده می‌زنند واقعاً شگفت‌زده شویم؛ و این چه مصیبت عظیمی است! این افراد، معصوم را با اموری چند که مهم‌ترین آنها از این قرار است می‌شناسند: انداخته شدن معصوم نزد درندگان و خورده شدن او توسط این حیوانات، باقی ماندن اثر قدم او بر سنگ سخت، سخن گفتنش به همه‌ی زبان‌ها، هر کجا که برود سایه نداشته باشد و ... نظایر آن.

يـصـورون هـذا قـانـوناً يُعـرف بـه المـعـصـوم، فـهـذه هـي خـصـالـه الـتي يـتـصـف بـها عـلى الـداوـم، و لـيـس عـلى سـبـيل المـعـجـز الـذي قـد يـحـصـل و قـد لا يـحـصـل و فـق مـشـيئـتـه سـبـحـانـه.

گمان می‌کنند این قانونی است که به وسیله‌ی آن معصوم شناخته می‌شود و این‌ها

ویژگی‌هایی است که همواره ملازم معصوم می‌باشد و کسی که طبق خواسته‌ی خداوند سبحان به این موارد (گاهی) دست یابد یا نیابد، بر سبیل اعجاز نیست.

وأما شهادة الله لخليفته بصدقه، وكتاب رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) العاصم لأُمته من الضلال على حد قوله، وعلم المعصوم وإحكامه لمتشابهه دين الله من ألفه إلى يائه، وأما أقوال كبار علماء الشيعة العاملين الواضحة في أن النص والعلم أساس معرفة المعصوم وبه امتازت الشيعة عن غيرها من الفرق، فهذا كله لا قيمة له بنظر هؤلاء الأعداء !!

اما گواهی خدا بر حقانیت خلیفه‌اش، نوشته‌ی رسول خدا (صلى الله عليه وآله وسلم) که طبق فرموده‌ی خود آن حضرت، بازدارنده‌ی امت از گمراهی است، علم معصوم، بینش و استواری او در متشابهات دین الهی از الف تا یاء آن، همچنین سخنان روشن‌گر بزرگان علمای عامل شیعه مبنی بر این که اساس شناخت معصوم، نص (وصیت) و علم است و همین، امتیاز شیعه از دیگر گروه‌ها می‌باشد، برای این مدعیان هیچ ارزش و اعتباری ندارد!!

وعن الموقف من هذه العقائد المبتدعة، قال السيد أحمد الحسن (عليه السلام):

سید احمد الحسن (عليه السلام) در خصوص این عقاید بدعت‌آمیز می‌فرماید:

[على الأنصار أن يعرفوا أن العقائد لا تؤخذ من أيّ رواية وإن عارضت الواقع.

«بر انصار واجب است که بدانند عقاید از هر روایتی اخذ نمی‌شود حتی اگر آن روایت با واقعیت جاری تعارض داشته باشد.

يأتيهم بعض المعممين الجهلة ويقولون لهم: هذه رواية تقول إن المعصوم له خصال وصفات: ليس له ظل، ويؤثر قدمه بالحجر، ويعرف كل اللغات، وذلك ليس معجزة وقتية

ممکن أن تأتي وممكن لا بإذن الله، بل خصال وصفات ثابتة لخليفة الله. هكذا يقولون.

برخی عمامه‌داران جاهل به سراغ آنها می‌آیند و به ایشان می‌گویند: این روایت قائل بر این است که معصوم از ویژگی‌ها و صفاتی چند برخوردار می‌باشد: سایه ندارد، جای پایش در سنگ می‌ماند، همه‌ی زبان‌ها را می‌داند و این‌ها معجزه‌ای موقت و گذرا نیست که ممکن است به اذن خدا صورت بگیرد یا نگیرد، بلکه طبق ادعای ایشان، اینها یک سری ویژگی‌ها و صفات دائمی و همیشگی در خلیفه‌ی الله است.

وهذا باطل، ويناقض الواقع بوضوح، ولا يقول به إلا أبله.

این رأی، باطل است و به وضوح با واقعیت تناقض دارد، و فقط انسان‌های کم‌خرد به چنین چیزی قائل‌اند.

وإلا فلو كل رواية تؤخذ منها عقيدة، فهل هم يعتقدون أن المعصومين (عليهم السلام) لم يحملوا في الأرحام بناءً على بعض الروايات أيضاً؟!

حال اگر قرار باشد از هر روایتی، عقیده اخذ شود، آیا آنها معتقدند طبق آنچه در برخی روایات آمده معصومین (علیهم السلام) در رحم (مادر) حمل نمی‌شوند؟!

ما أريد أن يعرفه الأنصار قاعدة، هي: إن العقيدة لا تؤخذ من روايات هكذا اعتباطاً، وأيضاً: لا يقول الأنصار نحن نقبل كل رواية. هذه الكلمة باطلة، ومن يقولها باطل لا فرق بينه وبين من يردون روايات آل محمد بالهوى. فمن يقبل روايات الغلاة وروايات باطلة لا فرق بينه وبين من يرد روايات محقة لآل محمد (عليهم السلام).

آنچه من می‌خواهم انصار بدانند این قاعده است که: عقیده از چنین روایات آشفته‌ای بر گرفته نمی‌شود؛ و نیز این که: انصار نگویند ما هر روایتی را قبول می‌کنیم. این، سخن باطلی است و کسی که به آن قائل باشد نیز بر باطل است و بین او و کسی که روایات آل محمد (علیهم السلام) را طبق هوی و هوس خودش رد می‌کند

تفاوتی وجود ندارد. بین کسی که روایات غلات^۱ و روایات باطل را می‌پذیرد با کسی که روایات راستین آل محمد (علیهم السلام) را رد می‌کند، تفاوتی وجود ندارد.

ثم إن الاعتقاد بتحلي المعصوم بهذه الصفات (لا ظل له، يؤثر قدمه بالحجر، يتكلم كل اللغات) على الدوام، هل يوجد عالم عقائد شيعي يقول بهذه العقيدة؟ هذا هو السؤال الذي يوجه لمن يدعي أن هذه هي صفات المعصوم.

آیا هیچ عالم به عقاید شیعه پیدا می‌شود که معتقد باشد معصوم به طور دائم به این صفات متصف است: سایه ندارد، جای پایش در سنگ می‌ماند، به همه‌ی زبان‌ها سخن می‌گوید و ...؟! این سؤال خطاب به کسانی است که ادعا می‌کنند اینها صفات معصوم است.

هم في الحقيقة يأتون بمجرد روايات أحاد متروكة لا يعتقد بها علماء العقائد، فكيف اعتقدوا بها وعلى أي أساس تمّ ذلك وهو أمر عقائدي خطير؟!

در حقیقت آنها فقط یک سری روایات احاد متروک که علمای عقاید به آنها اعتقادی ندارند را به میان می‌آورند. با توجه به این که این مساله موضوع اعتقادی مهمی محسوب می‌شود، آنها چگونه به این چیزها معتقد شده‌اند و بر چه اساس و معیاری، چنین نوعی از اعتقاد صورت بسته است؟!

وبالنتيجة، إذا لم تكن عقيدتهم صحيحة سيكونون من المحاربين للمهدي (عليه السلام) بهذه العقيدة الباطلة، فلا بد أولاً أن يثبتوا هذه العقائد بالدليل المقبول حسب منهجهم وهو الدليل القطعي، أي روايات متواترة أو قرآن صريح أو دليل عقلي صحيح. وهم لا يملكون أي شيء من هذا، بل إن علماءهم يردون هذه الروايات وهي غير قابلة للاعتقاد بها، بل وتوجد روايات ضدها تماماً، والواقع ضدها أيضاً.

در نتیجه، اگر عقیده‌ی آنها صحیح نباشد، با چنین عقیده‌ی باطلی جزو محاربین و دشمنان حضرت مهدی (علیه السلام) خواهند بود. لذا چاره‌ای ندارند جز این که در ابتدا صحت این عقاید را با استناد به دلایل مقبول طبق شیوه‌ی خودشان یعنی با دلیل قطعی یعنی روایات متواتر یا نص صریح قرآنی یا دلیل عقلی صحیح اثبات کنند. البته دست آنها از همه‌ی اینها خالی است؛ حتی علمایشان نیز این روایات را رد می‌کنند. لذا این روایات قابلیت آن را ندارد که به آنها اعتقاد بسته شود، بلکه روایاتی وجود دارد که در تضاد کامل با آنها بوده و واقعیت نیز چنین است.

**فإذا كان من صفات موسى (عليه السلام) - مثلاً - أن قدمه
تؤثر بالحجر، فما حاجته إذن للعصا وغيرها؟ أليس قدمه
أثرت بالحجر في قصر فرعون على قولهم، فماذا يفعل
بالمعجزات؟!**

اگر یکی از صفات حضرت موسی (علیه السلام) به عنوان مثال این بوده که جای پایش بر سنگ می‌مانده، پس دیگر چه نیازی به عصا و غیر آن داشته است؟ اگر طبق گفته‌ی آنها، در کاخ فرعون، جای پای موسی بر سنگ حک شده باشد پس دیگر معجزات به چه کارش می‌آمده است؟!

**ثم الأئمة (عليهم السلام)، هل كان من سيرتهم أنهم
(وحاشاهم) يخربون أرواح بيوت الناس بأقدامهم نتيجة
طبع أقدامهم بالحجر، كما يصوره هؤلاء؟! والله هذه
تفاهات لا تستحق الرد أصلاً، يعني كيف تكون صفة الإمام
أن قدمه تؤثر بالحجر على الدوام؟ هل هو (بلدوزر) يمشي
ويخرب بيوت الناس والشوارع؟ ما هذه التفاهات؟!**

و اما در مورد ائمه (عليهم السلام)، آیا آن طور که اینها تصور می‌کنند جزو سیره‌ی ائمه این بوده است که در نتیجه‌ی حک شدن جای پایشان بر سنگ، ائمه زمین خانه‌های مردم را با قدم‌هایشان خراب می‌کردند (در حالی که هرگز چنین نبوده است)؟! به خدا سوگند این یاوه‌سرایی‌ها اصلاً ارزش پاسخ‌گویی ندارد یعنی واقعاً چه طور می‌شود که ویژگی امام این باشد که همواره رد پای او بر سنگ بماند؟ آیا او «بولدوزر» است که راه برود و خانه‌های مردم و خیابان‌ها را خراب کند؟ این چرندیات چیست؟!

إِنَّ هَؤُلَاءِ الْمُعَمَّمِينَ الْجُهَلَةَ بِعِقَائِدِهِمُ الْبَاطِلَةَ هَذِهِ يَمْهَدُونَ
مِنَ الْآنَ لِقَتْلِ الْإِمَامِ الْمَهْدِيِّ (عليه السلام)؛ لِأَنَّهُ إِذَا جَاءَ غَدًا
وَصَلَّى فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ وَلَمْ تَوْثُرْ قَدَمُهُ بِأَرْضِيَّةِ مَسْجِدِ
الْكُوفَةِ وَتَخْرِبُهَا، سَيَقُولُونَ لِلنَّاسِ هَذَا لَيْسَ هُوَ الْإِمَامُ
الْمَهْدِيُّ (عليه السلام)، فَهَمَّ لَا يَرِيدُونَ إِلَّا مَهْدِيًّا لَمَّا يَمْشِي فِي
مَسْجِدِ الْكُوفَةِ مِنَ الْبَابِ إِلَى الْمَنْبَرِ فَإِنَّهُ يَكْسِرُ أَرْضِيَّةَ الْمَسْجِدِ
بِقَدَمِهِ الَّتِي تَوْثُرُ بِالْأَرْضِيَّةِ، وَعَلَى النَّاسِ أَنْ تَبْدُلَ الْأَرْضِيَّةَ
كُلَّ أُسْبُوعٍ كَحَدِّ أَقْصَى، وَهُوَ بِدَوْرِهِ يَكْسِرُهَا؛ لِأَنَّهُمْ يَقُولُونَ
إِنَّ هَذِهِ صِفَةٌ لِلْإِمَامِ !!

این عمامه داران جاهل با این عقاید باطل خود، از هم اکنون مقدمات قتل حضرت
مهدی (عليه السلام) را فراهم می کنند زیرا اگر آن حضرت فردا آمد و در مسجد کوفه
نماز گزارد و رد پایش بر زمین مسجد کوفه نماند و آن را خراب نکرد، به مردم
می گویند ببینید، این شخص حضرت مهدی (عليه السلام) نیست. آنها فقط آن مهدی ای
را طالب اند که وقتی در مسجد کوفه گام برمی دارد، از در ورودی تا منبر، سنگ فرش
مسجد را با آثار قدمهایش که بر زمین می ماند تخریب کند و مردم هم باید هر هفته
تا دورترین نقاط سنگ فرشها را تعویض کنند و کار امام هم این است که بار دیگر
آن را بشکند و خراب کند!! چون آنها معتقدند که این از ویژگی های امام به شمار
می رود!!

وهكذا، هم بهذه السفاسف يستخفون الناس كما
استخف فرعون (لعنه الله) قومه، ومع الأسف فإنّ الأنصار لا
يتعبون أنفسهم على الأقل بالقراءة والتفكير قليلاً لردّ هؤلاء
السفهاء.

آنها با این مزخرفات، مردم را منحرف می کنند همان طور که فرعون (لعنت الله)
قوم خود را منحرف نمود. متأسفانه انصار به خود زحمت نمی دهند تا حداقل با مطالعه
و کمی تفکر، پاسخ این احمقها را بدهند.

من يأتيكم يقول إنها صفات ثابتة للمعصوم على الدوام، وليست معجزة تحصل مرة وربما لا تحصل وربما تحصل مع حجة ولا تحصل مع غيره مثلها مثل عصا موسى، فعليه أن يقدم دليلاً قطعياً، وهو كما بينت: إما روايات متواترة أو قرآن قطعي الدلالة أو دليل عقلي قطعي. وهذه كلها غير موجودة عندهم.

کسی که به سراغ شما می‌آید و می‌گوید اینها صفات ثابت و همیشگی معصوم است و معجزه‌ای نیست که گاهی حادث شود و گاهی از آن خبری نباشد و چه بسا گاهی با یک حجت اقبال بیفتد و با دیگری حاصل نشود (مانند عصای موسی)، باید دلیل قطعی بر این ادعای خود بیاورد، و همان طور که قبلاً بیان داشتیم این دلیل یا باید روایات متواتر، یا دلیل قطعی از قرآن، یا دلیل عقلی قطعی باشد؛ در حالی که آنها هیچ یک از این دلایل را در اختیار ندارند.

افهموا وركزوا فيما أقول لكم، المطلوب من هؤلاء السفهاء دليل قطعي على أنها صفة ملازمة للحجة وليس أنها حدثت مع حجة من حجج الله مرة، فالفرق شاسع.

آنچه را که به شما می‌گویم درک کنید و آویزه‌ی گوش خود نمایید: آنچه از این نادان‌ها خواسته شده عبارت است از دلیل قطعی بر این که چنین خصایصی، صفت همیشگی و ملازم حجت است نه این که آنها به طور موردی با حجتی از حجج الهی حادث شده باشد؛ فرق بین این دو بسیار است!

هؤلاء مجموعات من الجهلة، ولا بد أن يعرف الأنصار كيف يتعاملون معهم.

اینها انسان‌هایی نادان هستند که انصار باید نحوه‌ی تعامل و رفتار با آنها را بدانند و بشناسند.

والمفروض بالأنصار عندما يأتونهم بهذه الروايات لا يتعاملون معها بتسامح؛ لأنها ليست روايات ملاحم ولا روايات فقه، إنما هي روايات عقيدة، والعقيدة لا تثبت إلا بدليل قطعي.

وقتی آنها با این روایات به سراغ انصار می‌آیند، انصار نباید با تسامح و سهل‌انگاری با آنها رفتار کنند زیرا این روایات نه جزو ملاحم است و نه جزو روایات فقهی؛ بلکه این روایات، اعتقادی بوده و عقیده فقط با دلیل قطعی اثبات می‌گردد.

ليقدمُ خصمكم الدليل من منهجه على عقيدته، وبعدها يكون الكلام: هل تتوفر هذه الصفات بخليفة الله الموجود، أم لا؟

دشمن شما ابتدا باید طبق اسلوب و شیوهی عقایدی خودش، دلیل بیاورد، و در ادامه، بحث بر سر این است که آیا این ویژگی‌ها به طور مستمر در خلیفه‌ی الهی وجود دارد یا خیر؟

أنتم وفقكم الله لأبد أن تغلقوا الثغرات التي عند بقية الأنصار بالرد على إشكالات المخالفين، فلا بد أن يتحصن الأنصار بالنسبة للإشكالات الموجودة الآن لنبدأ بالجديد .]

خداوند شما را توفیق دهد! شما باید با پاسخ‌گویی به اشکالات مخالفین، شکاف‌های دیگر انصار را پر کنید و ترمیم نمایید. اکنون انصار باید در برابر اشکالاتی که فعلاً مطرح می‌شود، کاملاً قوی و مستحکم باشند، تا ما کارمان را از سر بگیریم».

وعن أخذ العقائد من أي رواية كيفما كان، واتصاف المعصوم بالصفات المشار إليها أعلاه، كما يروق لبعض المهرجين فعله، سعياً منهم لرد الدعوة اليمانية المباركة بعد أن أحاطت أدلتها بأعناقهم، قال (عليه السلام):

برخی افراد دل‌تک پیشه، مایلند از هر روایت به هر صورت که باشد، اخذ عقاید کنند و بر این اساس معصوم را به صفاتی که بیشتر اشاره شد متصف گردانند. هدف آنها از این کار، تلاش برای رد دعوت مبارک یمانی است، آن هم پس از آن که دلایل آن گریبان‌گیرشان شده و راه فراری از آن ندارند. ایشان (علیه السلام) در این خصوص فرمود:

[هناك رواية تقول إن الأئمة (عليهم السلام) لا يحملون بالأرحام ويولدون من الفخذ الأيمن، فهل يعتقد بها هؤلاء

أيضاً؟ أم إنَّ المسألة صارت عندهم بالهوى؟ مَنْ من علماء العقائد عند الشيعة يقول بأنَّ هذه عقائد؟ هل أيُّ رواية تؤخذ منها عقيدة عندهم؟!

«روایتی هست که می‌گوید ائمه (علیهم السلام) در رحم‌ها حمل نمی‌شوند و از ران راست متولد می‌گردند. آیا اینها نیز به این روایت عقیده دارند؟ یا قضیه برای آنها مبتنی بر اساس هوی و هوس است؟ کدام یک از علمای عقاید شیعه چنین اعتقادی دارد؟ آیا به نظر آنها، از هر روایتی می‌شود عقیده اخذ کرد؟!

فلا علماء الشيعة هذه عقيدتهم، ولا نحن هذه عقيدتنا، فهم من أين أتوا بهذه العقائد؟ [.

نه علمای شیعه چنین عقیده‌ای دارند و نه ما بر این عقیده هستیم. پس آنها این اعتقادات را از کجا آورده‌اند؟».

وقال (عليه السلام) أيضاً:

همچنین ایشان (علیه السلام) فرمود:

[يقولون: إنَّ من صفات المعصوم لا ظل له، ولا يؤثر بالأرض الرخوة ويؤثر بالحجر، وما دامت هذه صفاته فنحن نريد أن نعرفه بها؟

«آنها می‌گویند: از جمله ویژگی‌های معصوم این است که سایه ندارد، بر زمین نرم جای پایش نمی‌ماند ولی بر روی سنگ اثرش باقی می‌ماند؛ این صفات دائمی است و ما ایشان را با این صفات می‌شناسیم.

أسألوهم:

هل فقط جسم المعصوم ليس له ظل، أم ملابسه أيضاً ليس لها ظل، أي أنه كلما بدل ملابسه فإن الملابس التي يلبسها ليس لها ظل!!؟

از آنها بپرسید:

آیا فقط بدن معصوم سایه ندارد یا لباس‌هایش نیز بی‌سایه است، یعنی آیا هر وقت که وی لباس‌هایش را عوض کند، لباس‌های جدیدی که به تن می‌کند نیز بی‌سایه می‌شود؟!؟

وهل لا یؤثر فقط قدمه بالرمل ویؤثر بالحجر، أم أن نعل الإمام أيضاً لا یؤثر بالرمل ویؤثر بالحجر؟!؟

و آیا فقط قدم‌های معصوم بر شن بی‌اثر است و بر سنگ اثرگذار، یا این که پاپوش امام نیز بر شن اثری ندارد و بر سنگ اثرگذار است؟!؟

وإذا كانت هذه الأمور صفات للإمام ملازمة له دائماً كما يقولون وليست معجزات وقتية، فهل مثلاً طبع قدمه بالحجر يشمل بيوت الناس والأماكن العامة التي يدخلها الإمام وأرضها مفروشة بالحجر، أم لا؟!؟

و اگر آن طور که این افراد ادعا می‌کنند، اینها نشانه‌های همیشگی امام می‌باشند و معجزاتی گذرا نیست، پس آیا اثرگذاری قدم امام بر سنگ، آن دسته از خانه‌های مردم و اماکن عمومی مفروش با سنگ که امام بر آنها داخل می‌شود را نیز شامل می‌گردد یا خیر؟

وهل كلما دخل الإمام إلى بيت يُخرب أرضيته بطبع أقدامه بالحجر ويضطر أهل الدار لتبديل أرضية البيت، وهل يعرضهم الإمام عن تخريبه لدارهم، أم لا؟!؟ أم أن أرضيات بيوت الناس المكسوة بالحجر مستثناة من هذه الصفة التي يتصف بها الإمام؟!؟ يعني تحصل معجزة عكسية وهي أن الإمام تتبدل صفته الملازمة له فلا يطبع قدمه بالحجر في بيوت الناس.

و آیا هر گاه امام وارد خانه‌ای شود، زمین خانه را با نقش‌گذاری قدم‌هایش بر سنگ خراب می‌کند و اهل خانه به تعویض سنگ‌فرش خانه مجبور می‌شوند، و آیا امام این خسارتی که از تخریب خانه‌ی مردم به وسیله‌ی او پدید آمده است را جبران می‌کند یا خیر؟!؟ نکند سطح سنگ‌فرش خانه‌های مردم، از این خصوصیت ویژه‌ای که امام

به آن متصف است مستثنی است؟! یعنی در این حالت یک معجزه‌ی برعکس اتفاق می‌افتد به این صورت که امام یکی از ویژگی‌های همیشگی‌اش را تغییر می‌دهد و به این ترتیب در خانه‌های مردم، گام‌هایش بر سنگ تاثیری بر جای نمی‌گذارد!

**والآن، إذا خالف ظاهر الروایات ظاهر القرآن الواضح
ماذا نفع؟ أليس إماماً ترد الروایات أو تؤول؟ أليس الأئمة
أمروا بالعرض على القرآن وترك ما خالفه؛ لأنهم لا يقولون
ما يخالف القرآن؟**

حال اگر ظاهر روایات، با ظاهر صریح قرآن تعارض داشت چه کنیم؟ آیا جز این است که روایات یا باید مردود شمرده شود و یا تأویل گردد؟ آیا ائمه به عرضه‌ی حدیث به قرآن دستور نداده‌اند، و نیز ترک آنچه مخالف قرآن است؟؛ چرا که ائمه به آنچه معارض قرآن است تکلم نمی‌کنند.

**طيب، الحجج أو خلفاء الله بشر يشاركون الآخرين
بالصفات الجسمانية الانسانية، وليس لهم صفات خاصة
بحسب القرآن ﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا
إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا
وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا﴾ (الكهف: ١١٠).**

بسیار خوب، حجج و خلفا الهی انسان‌اند و طبق گفته‌ی قرآن در برخورداری از صفات جسمانی انسانی، همچون دیگران می‌باشند و خصوصیات ویژه و خارق‌العاده‌ای ندارند: «(بگو من فقط انسانی هستم همانند شما، به من وحی می‌شود هر آینه خدای شما خدایی است یکتا هر کس دیدار پروردگار خویش را امید می‌بندد، باید کرداری شایسته داشته باشد و در پرستش پروردگارش هیچ کس را شریک نسازد)» (کهف: ۱۱۰).

**وهل الحجة قبل أن يرتقي بعمله وإخلاصه ترافقه هذه
الصفات الاعجازية، أم لا؟**

آیا حجت، قبل از این که با عمل و اخلاصش ارتقاء یابد، این ویژگی‌های معجزه‌آسا را به همراه داشته است یا خیر؟

فإن قالوا: لا، نقضوا غزلهم وانتهى الأمر وتبين أنها معجزات وقتية قد تحدث وقد لا تحدث، وليست صفات جسمانية ملازمة للحجة في كل حال وزمان.

اگر بگویند: خیر، رشته‌ی خود را پنبه کرده‌اند و قضیه فیصله می‌یابد و مشخص می‌شود که اینها معجزات موقتی بوده که گاهی اتفاق می‌افتاده و گاهی حادث نمی‌گشته است، و از نوع صفات جسمانی که همیشه و در همه جا همراه حجت باشد نیست.

وإن قالوا: نعم هي مرافقة له قبل أن يُمتحن في هذه الدنيا ويثبت إخلاصه ويرتقي إلى مقام يؤهله للرسالة بعد أن حُجِبَ بالجسد في هذا العالم، وأنه يؤثر قدمه بالحجر على الدوام وليس له ظل على الدوام باعتبارها صفات جسمانية ملازمة.

و اگر بگویند: آری، قبل از آن که حجت در این دنیا امتحان شود و اخلاص او ثابت گردد و به مقامی که او را شایسته‌ی رسالت گرداند ارتقاء یابد پس از آن که در این عالم در حجاب تن جای بگیرد، قدم او همیشه بر سنگ نقش می‌گذارد و هرگز سایه‌ای نداشته باشد زیرا این صفات جسمانی ملازم با حجت است،

إذن فإين الامتحان لهذا الإنسان وهو مفضلٌ بآيات معجزة ملازمة له على الدوام؟!!

در این صورت امتحان و آزمایش این انسان چه می‌شود و حال آن که او با نشانه‌ها و معجزاتی دائمی که همیشه همراهش است برتری و فضیلت یافته است؟!!

ثم هل من العدالة أن يُعطى هذا الحجة الذي رافقته المعجزات ابتداءً الأجر والثواب كالمؤمن الذي يمتحن بالشهوات ولا ترافقه المعجزات ابتداءً كما رافقت الحجة، هذا فضلاً عن أن يُفضل عليه؟ أين عدالة الله إذن؟ كيف تكون العدالة بين الخلق في دخول الامتحان إذا كانوا

يدخلون وأحدهم بيده الإجابات وزيادة، والآخر ليس عنده الإجابات فقط الأسئلة وعليه أن يجد الإجابات بنفسه، والمصيبة إن الذي فضل أن بيده الاجابات يُعطى أجراً أعظم من المسكين الذي ظلم ولم تعط له الإجابات!؟

حال آیا این عدالت است که به این حجت که از همان ابتدا معجزه دارد، همان اجر و ثوابی داده شود که به مؤمنی که با شهوات امتحان می‌شود و بر خلاف حجت، از ابتدا هیچ معجزه‌ای همراه او نیست، داده شود؟ بماند که حجت بر این مؤمن برتری نیز داده شده است! پس عدالت خدا کجا است؟ چه طور ممکن است بین مردمی که می‌خواهند وارد فضای امتحان شوند، عدالت برقرار باشد در حالی که یکی از آنها پاسخ سوالات و حتی بیشتر از آنها را در دست دارد و دیگری فقط سوالات را دارد و از پاسخ‌ها چیزی در دست او نیست و وی باید خودش تلاش کند و پاسخ‌ها را بیابد. مصیبت اینجا است: آن که با داشتن پاسخ‌ها برتری یافته، بیشتر از آن بیچاره‌ای که ستم دیده و پاسخ سوالات به او داده نشده، اجر و پاداش می‌گیرد!

في الحقيقة، إن هذه العقائد تكشف عن خواء عقول من يعتقدون بها، بل وعن عدم إيمانهم بالقرآن وبعدالة الله سبحانه وتعالى.]

در حقیقت این عقاید آشکار کننده‌ی ذهن پوچ کسانی است که به آن‌ها باور دارند، و حتی بیانگر بی‌ایمانی آنها نسبت به قرآن و عدالت خدای سبحان است.»

* * *

أدعياء علم أعماهم الحسد !!

حسد، مدعیان علم را کور ساخته است!

بصبص بعضهم بذيله أخيراً، وصار يتحدث عن الدعوة اليمانية الحقّة عبر بعض الفضائيات المأجورة، وقد بحت أصوات أنصار الإمام المهدي (عليه السلام) سنين وهم يدعونهم

إلى سلسلة مناظرات علمية ومحترمة تنكشف من خلالها الحقيقة إلى الناس، ولا زالت الدعوة قائمة، ولكنهم يرفضون كل مرة وكعادتهم بلا سبب وجيه، كتكذيبهم للدعوة المباركة بلا دليل أيضاً، وكإيجاب تقليد غير المعصوم الذي صوروه عقيدة للناس وبلا دليل كذلك.

برخی از آنها اخیراً شروع به دم جنباندن کرده‌اند و در شبکه‌های ماهواره‌ای مزدور، درباره‌ی دعوت حق یمانی به سخن پراکنی روی آورده‌اند. این در حالی است که سال‌ها است صدای انصار حضرت مهدی (علیه السلام) بلند است و آنها را به برگزاری یک رشته مناظرات علمی و وزین دعوت کرده‌اند تا از این رهگذر، حقیقت بر مردم آشکار شود. این دعوت همچین پابرجا و برقرار است ولی آنها طبق معمول هر بار این دعوت را با دلایل غیرموجهی رد می‌کنند؛ همان طور که دعوت مبارک را بدون دلیل و مدرک دروغ می‌شمارند؛ و همان طور که بدون هیچ دلیلی، تقلید از غیرمعصوم را واجب جا زده و آن را به صورت یک عقیده برای مردم درآورده‌اند.

وعن حال هؤلاء وأساليهم، يحدثنا السيد أحمد الحسن (عليه السلام):

سید احمد الحسن (علیه السلام) در مورد اینها و شگرد و اسلوب‌شان با ما سخن می‌گوید:

[هم كما يقول الشاعر:

في ظلمة الليل والأساد خادرة ... يبصبص الهر من
قدامها الذنبا

«آنها همان گونه‌اند که شاعر گفته:

در سیاهی شب مانند شیرهای سست و سرگردان گربه‌ای است که از
پیش رو دم می‌جنباند

فهم يخافون من مناظرة الأنصار؛ لأنهم يفضحون، فلا
يجدون إلا تغيب الأنصار في السجون، واستخدام أساليب

أسلافهم مع الأنبياء والأوصياء وأنصارهم، ومن ثمَّ بعدها يخرجون لتضليل عامة الناس.

آنها از مناظره با انصار می ترسند، چرا که مفتضح می شوند، لذا راهکاری نمی یابند جز پنهان کردن انصار در زندان ها، و استفاده از شیوه هایی که اسلاف شان در مواجهه با پیامبران و اوصیاء و انصار آنها به کار بستند، سپس به سراغ مردم می روند و آنها را به گمراهی می کشانند.

ولكنهم لو كانوا يعقلون، لعلموا أن نتيجتهم خسارة الدنيا والآخرة كما حصل مع أسلافهم الذين حاربوا الأنبياء والأوصياء بنفس هذه الأساليب.

و لیکن اگر آنها اندیشه به خرج می دادند، می دانستند که نتیجه ی این کار آنها زیان کاری در دنیا و آخرت است؛ همان طور که برای اسلاف شان که با همین شیوه و روش، به نبرد با پیامبران و اوصیاء برخاستند چنین چیزی حاصل گشت.

هم سيبقون هكذا يسلكون هذا السبيل، فهم لا يمكنهم مناظرة الأنصار مناظرة منظمة ومنهجية؛ لأن فضيحتهم وبيان جهلهم سيكون على رؤوس الأشهاد. سيبقون يصبصون بأذيالهم في ظلمة الليل لتضليل الناس.

آنها بر همین منوال خواهند بود و در همین مسیر به حرکت خود ادامه خواهند داد. آنها از برگزاری مناظرات مرتب و سازمان یافته با انصار ناتوانند زیرا در آن صورت رسوایی و آشکار شدن جهلشان در مقابل چشم دیگران قطعی خواهد بود؛ و برای گمراه ساختن مردم، به دم جنباندن در تاریکی شب ادامه می دهند.

وإلا فلو قلت لهم: تعالوا لمناظرة منهجية بحلقات تبدأ بمناقشة عقيدة المهديين، ثم ننتقل للحلقة الثانية مناقش فيها منهج معرفة الحجة، ومن ثمَّ الحلقة الثالثة تكون بتطبيق المنهج على المصداق الآن أحمد الحسن، لن يجيبوكم؛ لأنهم يعلمون أن هزيمتهم وفضيحتهم حتمية، أو يؤمنون بما تؤمنون به.

اگر به ایشان بگوییم: بیایید یک رشته مناظره‌ی سازمان یافته و پی در پی با هم داشته باشیم که با بحث پیرامون عقیده به مهدیین آغاز شود و در جلسه‌ی دوم، شیوه و اسلوب شناخت حجت را به بحث بنشینیم و جلسه‌ی سوم نیز به تطبیق این شیوه بر مصداق کنونی آن احمد الحسن پرداخته شود، آنها از شما قبول نمی‌کنند زیرا می‌دانند شکست و رسوایی آنها حتمی است؛ یا این که به آنچه شما ایمان آورده‌اید آنها نیز ایمان می‌آورند.

لهذا دائماً يحاولون عندما يناقشونكم أن يكون موضوع النقاش فرعياً وبعيداً وجدلياً ... الخ، يبتعدون عن النقاش العلمي المنهجي.

لذا هنگامی که با آنها به مناقشه می‌پردازید، دائماً تقلاً می‌کنند یک موضوع فرعی، دور از موضوع و جدلی ... را به بحث بگذارند و به این سان از مباحثه علمی ساخت یافته دوری کنند.

هم سبحانه الله أعماهم الحسد.

سبحان الله، حسد آنها را کور ساخته است!

قبل سنوات كنت أرى أحدهم في إحدى القنوات، وكان يلتقي به مذيع، وكلاهما ضد الدعوة ومحارب لها، والمذيع كان مستنسخاً أوراقاً من أحد كتبي، فقرأ شيئاً منها، ثم قال لصاحبه: يبدو أن الرجل عالم أو فقيه، كانت كلمة بهذا المعنى، يقصد أنه عنده شيء من العلم يضل به الناس هذا ما كان يقصده.

چند سال پیش یکی از آنها را در یکی از شبکه‌ها دیدم که داشت با مجری برنامه صحبت می‌کرد. هر دوی اینها مخالف و دشمن دعوت بودند و با آن سر ستیز داشتند. مجری صفحات یکی از کتاب‌هایم را کپی کرده بود و بخش‌هایی از آن را می‌خواند، سپس به طرف دیگر گفت: به نظر می‌رسد این فرد عالم یا فقیه است (عبارتی به این مضمون را به کار برد) و منظورش این بود که این فرد، از مقداری علم و دانش برخوردار است که قصد دارد با آن مردم را به گمراهی بکشاند.

ولكن صاحبه الشيخ لشدة ما أعماه الحسد حتى هذه
أنكرها، بحيث انتفض على المذيع وقال له: "لالالا..."، كررها
عدة مرات، "ليس لديه أي علم، لا يعرف شيء، لا يفهم شيء،
إنسان عامي لا يعرف أبسط الأمور"، كانت هذه تقريباً
تعبيراته].

ولی رفیق شیخش به دلیل آن که حسد شدیداً وی را کور ساخته بود، حتی این را
هم منکر شد، به گونه‌ای که به مجری پرخاش کرد و به او گفت: «نه نه نه...». و چند
بار این کلمه را تکرار کرد. «هیچ بهره‌ای از علم ندارد. چیزی بلد نیست. هیچ چیز
نمی‌فهمد. یک فرد عامی و بی‌سواد است که حتی از ساده‌ترین چیزها هم بی‌خبر
است» تقریباً چنین عباراتی به کار برد.

* * *

یزعم بعضهم أنه لا يعرف علم المنطق!

برخی گمان می‌کنند که وی علم منطق نمی‌داند!

يهرج البعض (وهو من المحسوبين على الشيوخ) أن
أحمد الحسن لم يعرف علم المنطق. هذا، والحوزة العلمية
عندهم تقبل بين طلبتها حتى من لم يتخرج من الدراسة
الابتدائية، والدراسة فيها على مراحل متعددة كما هو
معلوم، وبالنسبة للمنطق فإنه يُدرّس في مطلع الدراسة
الحوزوية وتحديداً في السنة الأولى منها، وهذا يعني أن
من لم يتوفق لإنهاء الابتدائية يمكنه استيعابه وفهمه فضلاً
عمن سواه.

برخی افراد (وابسته به شیوخ) حرف‌های بی‌هوده می‌زنند و می‌گویند احمد الحسن
علم منطق نمی‌داند. این در حالی است که حوزه‌ی علمیه آنها، حتی از بین کسانی که
آموزش ابتدایی را سپری نکرده باشند نیز طلبه می‌پذیرد. آموزش در این حوزه‌ها همان

طور که مشخص است دارای مراحل مختلفی می‌باشد. منطق در ابتدای آموزش حوزوی و دقیقاً در سال اول، آموزش داده می‌شود و این به آن معنا است که حتی کسی که آموزش ابتدایی را طی نکرده باشد، می‌تواند منطق را بفهمد و درک کند، چه برسد به دیگران.

وعلى أي حال، سمعت من السيد أحمد الحسن (عليه السلام) في رد مثل هذا الكذب:

به هر حال، در پاسخ به این دروغ از احمد الحسن (عليه السلام) شنیدم که فرمود:

[طيب أحمد الحسن خريج كلية هندسة مدنية، فهل هناك شخص عاقل ممكن أن يُصدّق أن مهندساً مدنياً لا يستطيع فهم المنطق، بينما يستطيع فهم المنطق خريج الابتدائية؟! هل هؤلاء لديهم ذرة عقل؟ حتى كذب لا يعرفوا كيف يكذبون؟ على الأقل كانوا رتبوا كذبتهم بصورة يمكن أن تُعقل].

«بسیار خب، احمد الحسن فارغ التحصيل رشته‌ی مهندسی عمران است. آیا ممکن است شخص عاقلی پیدا شود و باور کند که یک مهندس عمران نمی‌تواند منطق بفهمد و حال آن که فارغ التحصیل دوره‌ی ابتدایی هم قادر به درک منطق است؟! آیا اینها ذره‌ای عقل دارند؟ حتی بلد نیستند چگونه دروغ بگویند؟ حداقل دروغ‌شان را طوری سر هم کنند که قدری عاقلانه باشد!».

* * *

أسئلة طرحها عليهم للنقاش ولا من مجيب كالعادة !!

سوالاتی که ایشان برای بحث و مناقشه مطرح کرده است ولی طبق معمول کسی پاسخ گو نیست!

أوليسوا هم علماء ؟

مگر اینها عالم نیستند؟

**ويقولون لأتباعهم: إنَّ أحمدَ الحسنَ رجلَ عامي ولا يعرف
حتى أبسطَ الأمور ؟**

و به پیروان خود نمی‌گویند: احمد الحسن فردی جاهل و بی‌سواد است و حتی ساده‌ترین چیزها را هم نمی‌داند؟

**إذن، أجبوا أسئلته، ولا أقول ردوا على كتبه التي قاربت
الخمسين إصداراً في شتى جوانب المعرفة الدينية، وهي
منشورة بأجمعها في موقع دعوته الرسمي، ويمكنكم
تحميلها وقراءتها مجاناً !**

بسیار خب، حال به پرسش‌های او پاسخ بدهید. من نمی‌گویم بر کتاب‌های او که نزدیک به پنجاه جلد در حوزه‌های مختلف معرفت دینی است، ردیه بنویسید! تمام این کتاب‌ها در سایت رسمی دعوت ایشان منتشر شده و می‌توانید آنها را رایگان دانلود و مطالعه نمایید.

**سأنقل دعوته لكم لإجابة أسئلته التي طرحها في
صفحته الرسمية في الفايسبوك منذ أشهر، فلماذا تلوذون
بالفرار أو تكتفون بالصمت أمام من لا يعرف أبسط الأمور !!**

دعوت ایشان را مطرح می‌کنم تا به سوالاتی که ماه‌ها است ایشان در صفحه‌ی رسمی‌اش در فیس‌بوک عرضه نموده، پاسخ دهید؛ پس چرا از مقابل کسی که ساده‌ترین چیزها را هم نمی‌داند، فرار می‌کنید یا به سکوت بسنده می‌نمایید؟!

**علماء، إنَّ الأسئلة التي سنقرأها الآن هي في مواضيع لها
تمام الصلة بشبهات الملحدين وإبطالها وإثبات وجود الله،**

وهو موضوع في غاية الأهمية كما هو معلوم، وهذا نصّ
دعوته لهم:

متذكر مي شوم اين سؤالاتي كه الآن آنها را مي خوانيم، مربوط به موضوعاتي است
كه با شبهات ملحدين و ابطال آنها و نيز اثبات وجود خدا ارتباط تنگاتنگي دارد و اين
موضوعي است به غايت مهم، همان طور كه مشخص است. اين متن دعوت ايشان
(عليه السلام) خطاب به آنها است:

**[سأحاول أن أطرح مواضيع علمية مرتبطة بالخلق
وبإثبات وجود إله أو عدمه.**

«من درصدم مطرح کردن موضوعات علمی مربوط به آفرینش و اثبات وجود یا
عدم وجود خدا می باشم.»

هذه المواضيع العلمية مهمة، وما أجده في الساحة
العلمية أن الإلحاد منتصر علمياً وبفارق كبير جداً على من
يدعون تمثيل الأديان، فهؤلاء الذين يسمونهم علماء سواء
المسلمين الشيعة والسنة والوهابية أم المسيحيين أم اليهود
يردون على مواضيع علمية دون فهم ما يطرحه علماء علم
الأحياء التطوري وغيرهم أصلاً، فهم كمن أساء سمعاً فأساء
إجابة، ولهذا فقد كتبت كتاباً هو مكتمل الآن تقريباً وناقشت
فيه أهم النظريات العلمية المثبتة تجريبياً أو رياضياً
ونظرياً، وإن شاء الله سوف أنشره عندما أجد أن هناك من
هم مؤهلين معرفياً لفهم ما كتبت؛ لأنه يحتاج اطلاعاً لا بأس
به على علوم مثل: الجيولوجيا التاريخية (أو تاريخ الأرض)
والتاريخ القديم، والاركيولوجي (علم الآثار)، وعلم الأحياء
التطوري، والفيزياء النظرية، والكوزمولوجي (علم الكون)،
والانثروبولوجي، وعلم الهندسة الجينية، والطب، والفلسفة،
وغيرها.

این مباحث علمی، بسیار مهم می باشد و آنچه من در میدان علمی می بینم عبارت

است از پیروزی علمی الحاد (بی‌خدایی) آن هم با برتری بسیار بالا بر کسانی که مدعی نمایندگی ادیان هستند؛ کسانی که عالم نام نهاده شده‌اند چه مسلمان شیعه باشند، چه سنی، چه وهابی و چه مسیحی یا یهودی؛ در حالی که مناقشات علمی پاسخ می‌دهند که چیزی از آنها سر در نمی‌آورند و نمی‌دانند دانشمندان زیست‌شناسی تکاملی و دیگران چه گفته‌اند و چه مطرح کرده‌اند. آنها همچون کسانی هستند که به قول معروف بد شنیدند و بد پاسخ دادند. به همین دلیل کتابی به نگارش در آورده‌ام که اکنون تقریباً کامل شده و در آن مهم‌ترین نظریات علمی که به لحاظ آزمایشگاهی، ریاضی و نظری به اثبات رسیده است را به بحث و بررسی گذاشته‌ام. به خواست خدا در آینده در صورت وجود افرادی که بعد معرفتی کتابی که نگاشته‌ام را درک نمایند، کتاب را منتشر خواهم نمود؛ زیرا درک آن به ناچار نیازمند به اطلاعاتی در زمینه‌های زمین‌شناسی تاریخی (تاریخ زمین)، تاریخ باستان، باستان‌شناسی (علم تاریخ)، علم زیست‌شناسی تکاملی، فیزیک نظری، کیهان‌شناسی، انسان‌شناسی، مهندسی ژنتیک، پزشکی، فلسفه و نظایر آن می‌باشد.

أَسْئَلَةُ لِلنَّقَاشِ:

سؤالات مورد بحث:

**ما هي آراء علماء الشيعة، السنة، الوهابية، والمسيحيين
بنظريتي النشوء والارتقاء أو كما يعرفها عامة الناس
بنظرية التطور أو نظرية دارون؟**

نظر علمای شیعه، سنی، وهابی و مسیحی در خصوص دو نظریه‌ی پیدایش و ارتقاء یا همان طور که بین عامه‌ی مردم شایع است نظریه‌ی تکامل یا نظریه‌ی داروین چیست؟

وما هو رد منكرها العلمي عليها؟

پاسخ علمی کسانی که این نظریه را رد می‌کنند چیست؟

**وما هو طريق إثبات وجود إله ضمن حدود الحياة
الأرضية لمن يقبلون نظرية التطور؟**

از دید کسانی که نظریه‌ی تکامل را قبول دارند، راه اثبات وجود خدا در چهارچوب زندگی زمینی کدام است؟

ما هو رأيهم بنظرية الجينة الأنانية؟

عقدهی آنها نسبت به نظریه‌ی ژن خودخواه چیست؟

ما هو رأيهم بنظرية الأغشية أو نظرية أم ووجود أكثر من أربعة أبعاد في هذا الكون، أحد عشر بعداً حتى الآن؟

آنها در مورد نظریه‌ی پوسته‌ها یا نظریه ام^۲ و نیز وجود بیش از چهار بعد در این هستی و این که تا کنون یازده بعد شناسایی شده چه دیدگاهی دارند؟

ما هو رأيهم بما طرحه بروفيسور ستيفن هوكنج أخيراً عن أصل الكون وبتدأيته وأن نظرية أم ونظرية الكم كافيتان لتفسير ظهور الكون من العدم؟

آنها در خصوص آنچه پروفیسور استیون هاوکنگ اخیراً در باب اصل کیهان و پیدایش آن مطرح کرده و گفته نظریه‌ی ام و نظریه‌ی فیزیک کوانتوم برای تفسیر «پیدایش هستی از عدم» کفایت می‌کند چه ایده‌ای دارند؟

ما هو رأيهم بما يقوله علماء الفيزياء بأن مجموع الطاقة الموجبة والطاقة السالبة في الكون المادي يساوي صفر؟

آنها در خصوص سخن فیزیکدان‌ها مبنی بر این که مجموع انرژی مثبت و منفی در جهان مادی برابر با صفر است، چه نظری دارند؟

متى عاش آدم في هذه الأرض؟ ولا أريد منهم تاريخاً دقيقاً، بل اجمالاً أي مثلاً يقولون عشرات آلاف أو مئات آلاف أو ملايين السنين.

حضرت آدم چه هنگام بر این زمین زندگی می‌کرده است؟ من تاریخ دقیقی از آنها نمی‌خواهم بلکه به طور اجمال مثلاً بگویند ده‌ها هزار یا صدها هزار یا میلیون‌ها سال پیش.

آین وقع طوفان نوح ؟

طوفان نوح در کجا حادث شده است؟

متی وقع طوفان نوح ؟ ولا أريد منهم تاريخاً دقيقاً، بل اجمالياً أي مثلاً يقولون عشرات آلاف أو مئات آلاف أو ملايين السنين.

طوفان نوح چه هنگام رخ داد؟ تاریخ دقیقی از آنها نمی‌خواهم بلکه به طور اجمال مثلاً بگویند ده‌ها هزار یا صدها هزار یا میلیون‌ها سال پیش.

وكيف وقع، وكيف كان الموج كالجبال كما ذكر في القرآن ؟

این طوفان به چه صورتی روی داده و چگونه همان طور که در قرآن ذکر شده، امواج آن کوه‌آسا بوده است؟

هل شمل الطوفان كل الأرض ؟

آیا طوفان همه‌ی زمین را دربرگرفت؟

هل هلك كل الأحياء على الأرض بطوفان نوح ؟

آیا با طوفان نوح همه‌ی موجودات زنده‌ی روی زمین از بین رفتند؟

وإذا كان جوابهم أنه شمل كل الأرض وهلكت كل الكائنات الحية أو على الأقل الحيوانات على الأرض، فما هو تعليلهم لوجود حيوانات الجزر المعزولة فيها فقط مثل جرابيات استراليا وحيوان الفوسا fossa في مدغشقر وكثير غيرها ؟

اگر جواب آنها این است که طوفان همه جای زمین را درنوردید و تمام موجودات زنده یا لااقل حیوانات روی زمین را به کام مرگ کشاند، توجیه آنها برای وجود حیواناتی در جزیره‌های جدا افتاده مانند کیسه‌داران استرالیا و حیوان فوسا (fossa)

در ماداگاسکار و بسیاری موارد مشابه دیگر چیست؟

هذه الأسئلة العلمية مرتبطة بإثبات أو إنكار وجود الله، ولهذا فعلى من يدعون تمثيل الأديان إجابتها كلها بأجوبة متوافقة مع العلم الحديث، وليس أجوبة روائية أو نصوص دينية ظنية الصدور أو الدلالة ومتعارضة مع الواقع المثبت علمياً بشكل قاطع، كحقائق التاريخ الجيولوجي للأرض وما تحتويه طبقاتها، فهكذا نصوص دينية؛ إما أنها غير صحيحة، أو أن تؤوّل؛ لأنها تعارض حقائق علمية ثابتة.

این پرسش‌های علمی، با اثبات یا انکار وجود خدا مربوط می‌باشد و لذا کسانی که ادعای نمایندگی ادیان را دارند باید به همه‌ی آنها پاسخ بدهند؛ آن هم پاسخ‌هایی سازگار با علم نوین و نه پاسخ‌هایی روایی یا متون دینی ظنی الصدور یا ظنی الدلالت که با امور علمی کاملاً ثابت شده مانند واقعیت‌های تاریخ زمین‌شناسی و آنچه در لایه‌های زمین قرار دارد، سر ناسازگاری داشته باشد. اما متون دینی، یا صحیح نیستند و یا باید تأویل شوند زیرا با حقایق علمی ثابت شده ناسازگار می‌باشند.

إذن، المطلوب من فقهاء الأديان إجابات علمية على الأسئلة أعلاه، وأعتقد أنهم عاجزون تماماً عن طرح أي إجابة علمية ذات قيمة، بل كل ما اطلعت عليه وجدته عبارة عن فهم خاطئ للمسائل العلمية وردهم على فهمهم الخاطئ، أي أنهم مثلاً يفرضون أن نظرية التطور تقول كذا ويردون على هذا القول، ويعتبرون أنفسهم قد ردوا على نظرية التطور، في حين أنهم يردون على قولهم وفهمهم الخاطئ لنظرية التطور وليس على ما تقوله نظرية التطور حقيقة.

لذا بر فقهای ادیان است که به پرسش‌های فوق‌الذکر پاسخ‌های علمی ارائه نمایند. البته من بر این باورم که آنها قادر به ارائه‌ی هیچ پاسخ علمی ارزشمندی نیستند؛ بلکه هر آنچه که من به آن برخورد کردم، عبارت بود از درک نادرست از موضوعات علمی، و پاسخ آنها نیز از همین درک و فهم غلط ناشی می‌شود؛ یعنی مثلاً آنها فرض می‌گیرند که تئوری تکامل قائل به فلان مورد است و سپس خودشان به این قول

پاسخ می‌دهند و پیش خود چنین در نظر می‌گیرند که به نظریه‌ی تکامل پاسخ داده‌اند، در حالی که آنها در واقع به دید غلطی که نسبت به تئوری تکامل دارند پاسخ داده‌اند، و نه به آنچه که واقعاً نظریه‌ی تکامل از آن سخن می‌گوید.

ما أعتقد أن هذه المرحلة التي نعيشها اليوم وما هو مطروح في هذه المواضيع العلمية المرتبطة ارتباطاً مباشراً بالدين وبإثبات وجود الله سبحانه أكبر بكثير من هؤلاء الذين يدعون أنهم علماء الأديان،

به نظر من این برهه که ما در آن زندگی می‌کنیم و آنچه در این زمینه‌های علمی مطرح می‌شود بسیار بیشتر از این کسانی که ادعای عالم دینی بودن را دارند، با دین و وجود خدای سبحان ارتباط مستقیم دارد.

وكتابات وأقوال فقهاء الشيعة والسنة والمسيحيين التي اطلعت عليها هي كتابات وأقوال ساذجة صالحة للتسويق المحلي فقط، ولخداع بعض اتباعهم المخدرين والراضين بالجهل لا أكثر، ولا يمكن أن تقنع ردودهم شخصاً مطلعاً بشكل جيد على علم الأحياء التطويري وعلم الجينات والفيزياء مثلاً، بل سينظر لهم على أنهم سذج وجهال وكذابون لا أكثر.

نوشته‌ها و گفته‌های فقهای شیعه، سنی و مسیحی که من بر آنها وقوف یافته‌ام، در واقع نوشته‌ها و گفته‌هایی بی‌مایه است که فقط به درد بازارگرمی خودشان می‌خورد و فقط به کار فریفتن برخی پیروان خرفت و تخدیر شده‌ی آنها که به جهل راضی‌اند می‌آید، نه بیشتر و ردیه‌های آنان نمی‌تواند شخصی که به طور جدی از علمی چون زیست‌شناسی تکاملی، علم ژنتیک و فیزیک سررشته دارد را قانع نماید بلکه این فرد آنها را افرادی ساده، جاهل و دروغ‌گو درمی‌یابد و نه چیز دیگر.

وإن شاء الله، سأناقش لكم بعض أقوالهم وكتاباتهم في هذه الصفحة لتطلعوا بأنفسكم على مستواهم العلمي وما يحسنون، وستعلمون لماذا هم لا يجدون طريقاً علمياً لمواجهة أحمد الحسن، فيلجئون إلى الكذب والافتراء أو

**الاستعانة بقوات عسكرية موالية لهم للهجوم على مكتب
أحمد الحسن في النجف، أو الهجوم على بيت أحمد
الحسن بقوات عسكرية ضخمة، فالسبب الآن سيتوضح لكم
بجلاء وهو أن وجود أحمد الحسن ظاهراً بين الناس
يفضحهم ويبين جهلهم.**

به خواست خدا، در این کتاب بخشی از گفته‌ها و نوشته‌های آنها را مورد بحث و بررسی قرار می‌دهم تا خودتان سطح علمی آنها را دریابید و خودتان خواهید فهمید که چرا آنها در مواجهه با احمد الحسن فاقد اسلوب علمی هستند و لذا به دروغ و افترا متوسل می‌شوند و یا با کمک نیروهای نظامی هوادار خود برای یورش به مكتب احمد الحسن در نجف یا حمله به خانه‌ی وی با استفاده از انبوه نیروهای مسلح روی می‌آورند. اکنون دلیل این اقدامات به روشنی برای شما آشکار می‌شود به این ترتیب که وجود آشکار احمد الحسن در بین مردم، تشتت رسوایی آنها را پایین خواهد انداخت و جهل و نادانی‌شان را بر ملا خواهد ساخت.

**وسأريكم إن شاء الله في هذه الصفحة خواءهم العلمي
والفكري.**

ان شاء الله در این کتاب، بی‌مایگی علمی و فکری آنها را به شما نشان خواهم داد.

**وما أتمناه من المتعلمين هو أن يتعبوا أنفسهم قليلاً
معي ويتعلموا ويقرؤوا، فوالله إنه يؤلنا أن يقعوا ضحية
لماكر يستغل جهلهم بمسألة علمية أو دينية معينة فيبعدهم
عن الحق كما هو حاصل اليوم عندما خدعهم فقهاء الضلال
بكذبة وجوب تقليد غير المعصوم.**

از طالبان علم این درخواست را دارم که همگام با من، اندکی به خودشان زحمت بدهند و به آموختن و مطالعه بپردازند. به خدا سوگند برای ما دردآور است که ببینیم مردم در دام افراد حيله‌گری می‌افتند که با سوء استفاده از جهل مردم نسبت به مسائل خاص علمی یا دینی، آنها را از حق دور می‌سازند؛ همان طور که امروزه در عمل می‌بینیم فقهای گمراه با دروغ وجوب تقلید از غیرمعصوم، آنها را فریب داده‌اند.

ومن يتبنى رأياً معيناً من آرائهم فليأت به هنا، وإن شاء الله سأطلع على ما يكتب وأتفاعل معه في كتاباتي.

اگر کسی نظر و ایده‌ی خاصی بر پایه‌ی آراء آنها دارد، آن را عرضه نماید؛ به خواست خدا بر نوشته‌های او اطلاع می‌یابم و با مکتوباتم با او تعامل می‌ورزم.

وفيما يخصني فهذه الأسئلة وأكثر منها بكثير أجبتها في كتاب "وهم الإلحاد"، وإن شاء الله سأقوم بنشره قريباً، والذي يحوي أيضاً على ما يمكن أن يسمّى مناظرة علمية مع بروفيسور ريتشارد دوكنز الذي يعتبر من أكبر علماء الأحياء التطويرية المعاصرين، وبروفيسور ستيفن هوكينج وهو من أكبر علماء الفيزياء النظرية والرياضيات التطبيقية ومتخصص في علم الكون وله نظرية مثبتة في اشعاع الثقوب السوداء.

در کتاب «وهم الحاد» که ان شاء الله به زودی آن را منتشر می‌کنم، من به سهم خودم به این پرسش‌ها و بسیاری سؤالات دیگر پاسخ داده‌ام. این کتاب همچنین حاوی مطالبی است که شاید بتوان آن را مناظره‌ی علمی با پروفیسور ریچارد داوکینز که یکی از بزرگ‌ترین دانشمندان زیست‌شناسی تکاملی در عصر حاضر به شمار می‌رود، و همچنین با پروفیسور استیون هاوکینگ، یکی از برجسته‌ترین دانشمندان فیزیک نظری و ریاضیات کاربردی، متخصص در حوزه‌ی کیهان‌شناسی و صاحب نظریه‌ی ثابت شده‌ی پرتوزایی سیاه چاله‌ها، به شمار آورد.

أنتظر رد المراجع على هذه الأسئلة كلها لتبدأ مناظرة بيني وبينهم فيها إذا كانوا رافضين للمواضيع التي طرحتها عليهم سابقاً، وأقترح عليهم أن يستعينوا بأساتذة جامعيين لفهم هذه المواضيع والمصطلحات لكي لا يتعبوني في المناظرة [.

منتظر پاسخ مراجع به این پرسش‌ها و مسایل می‌باشم تا مناظره بین من و ایشان آغاز شود اگر آنها ردیه‌ای در زمینه‌ها و موضوعاتی که بیشتر علیه آنها مطرح نموده بودم، داشته باشند. همچنین به آنها پیشنهاد می‌کنم که برای فهم این موضوعات و اصطلاحات، از اساتید دانشگاه‌ها کمک بگیرند تا مرا در مناظره خسته نکنند.»

أين إجاباتكم، ولا أقل دفاعكم عن دين الله أمام شبهات الملحدين؟

پاسخ‌های شما کجا است؟ لااقل دفاع شما از دین خدا در برابر شبهات ملحدين کجا است؟

حتى متى يستمر مسلسل خداع الناس المساكين !!

تا کی داستان دنباله‌دار فریفتن مردم بیچاره باید ادامه پیدا کند؟!!

والآن، يضيف السيد أحمد الحسن (عليه السلام) سؤالاً جديداً يطرحه عليكم، عسى أن يخترق حجب الصمت، فينتفض أحدكم لإجابته، يقول:

اکنون سید احمد الحسن (عليه السلام) پرسش جدیدی را برای شما مطرح می‌کند، شاید که پرده‌های سکوت را بدرد و یکی از شما برای پاسخ دادن تکانی به خود دهد. ایشان می‌فرماید:

[لدي سؤال لهم ولا أعتقد أنهم يستطيعون إجابته، وهو أول سؤال يمكن أن يتبادر لذهن الإنسان إذا طلبت منه الإيمان: أين خلق الله الخلق؟]

«من سؤالی از آنها دارم و البته گمان نمی‌کنم بتوانند آن را پاسخ بدهند؛ که آن، اولین سؤالی است که شاید به ذهن انسانی که از او ایمان به خدا را طلب می‌کنی، متبادر شود: خدا خلق را در کجا به وجود آورده است؟»

فليأخذوا عشر سنوات وبعضهم لبعض ظهير، وليأتونا بإجابة هذا السؤال.

ده‌ها سال زمان بگیرند و دست به دست هم بدهند و پاسخ این سؤال را برای ما بیاورند.

كل إجاباتهم لن تخرج عن أمرين: إما سينزلقون إلى تعدد اللاهوت المطلق كالوهابية، أو سيعجزون عن البيان.

همه‌ی جواب‌های آنها از دو حالت خارج نیست: یا به وادی تعدد لاهوت مطلق فرو می‌غلطند مانند وهابیت، و یا از تبیین و توضیح پاسخ درمی‌مانند.

الحقیقة، إنني لم أجد أحداً منهم إلى الآن أجاب هذا السؤال، أو تعرض له غير الوهابية الذين يقولون: إن الله خلق الخلق خارجاً عن الذات، وهذا يعني تعدد القدماء حتماً؛ لأن هذا الخارج لا يخلو إما حادث أو قديم، فإذا كان قديماً تعدد اللاهوت، وإذا كان هذا الخارج حادثاً فأين خلق وهكذا يتسلسل، وينتهي الأمر بتعدد اللاهوت المطلق.

واقعیت آن است که من تا کنون ندیده‌ام کسی از آنها به این سؤال پاسخ بدهد یا اصلاً به سراغ آن رفته باشد، به غیر از وهابی‌ها که می‌گویند: خداوند خلق را در خارج از ذات آفریده. قطعاً این به معنای تعدد قدما است زیرا این خارج، یا حادث است یا قدیم. اگر قدیم باشد تعدد لاهوت پیش می‌آید و اگر این خارج حادث باشد، پس کجا خلق شده است؟ این دیدگاه به تسلسل می‌انجامد تا در نهایت به تعدد لاهوت مطلق خاتمه یابد.

الجواب الثاني المحتمل: إنه خلق الخلق في الذات، وهذا يعني أن الذات صارت محلاً للحوادث، وهو يعني حدوثها ونقض اللاهوت المطلق.

دومین پاسخ احتمالی این است: خداوند خلق را در ذات آفریده و این یعنی ذات محلی برای حوادث شده و این یعنی حادث بودن ذات و نقض لاهوت مطلق.

أما الأمر الثالث: فهو لا في الذات ولا خارج عنه، وهذا الكلام ليس جواباً.

اما شکل سوم: خداوند خلق را نه در ذات آفریده و نه در خارج از آن؛ که البته چنین سخنی، پاسخ محسوب نمی‌شود.

حسب معرفتي، هذه المسألة يهربون منها، نعم وجدت لبعض الوهابيين جواباً أن الخلق خارج الذات، والوهابية كما هو معلوم دينهم كله مقلوب ولا يهمهم أن يتعدد اللاهوت.

طبق شناختی که من دارم، آنها از روبه‌رو شدن با این مسئله فرار می‌کنند. آری از برخی وهابی‌ها پاسخی یافتیم مبنی بر این که خلق در خارج از ذات است. البته همان طور که مشخص است دین وهابیت کاملاً واژگونه است و تعدد لاهوت برای آنها اهمیتی ندارد.

ومثل هذه الأسئلة لدي مئات يعجزون عن إجابتها.

من صدها سؤال از این دست دارم که آنها از پاسخ دادن به آنها عاجزند.

بعضهم يقول: نريد مناظرة أحمد الحسن بعد أن أهدروا دمه وحرّضوا الدولة على قتله، يناظرون في ماذا، والكتب موجودة بين أيديهم وهم عاجزون عن ردها فليردوا على ما في كتبتي وإن وجدت أن ما يكتبون يستحق الرد سأرد بنفسي، وبعض سفهائهم تكلموا في الفضائيات وبينوا ما لديهم من إشكالات سانجة على الدعوة ورد عليهم الأنصار بتسجيلات فيديو ومقالات منشورة على اليوتيوب والفيس بوك وغيرها من وسائل النشر والتواصل على الإنترنت، وقد تبين مستواهم وأن إشكالاتهم خاوية بلا قيمة، وتبين أنهم يجهلون أبسط الأمور العلمية، فبماذا يناظر هؤلاء الجهلة أحمد الحسن؟! ها هم طرحوا ما عندهم في فضائياتهم ورد عليهم الأنصار وبينوا جهلهم وكذبهم وخوائهم.

برخی از آنها می‌گویند: می‌خواهیم با احمد الحسن مناظره کنیم. بعد از این که خونس را مباح کردند و دولت را بر کشتن او تشویق و ترغیب نمودند، حال در مورد چه چیزی می‌خواهند مناظره کنند؟! این در حالی است که کتاب‌ها در دسترس‌شان است و آنها از پاسخ‌گویی به آن ناتوانند. به آنچه در کتاب‌هایم آمده پاسخ بدهند و اگر

بینم آنچه نوشته‌اند ارزش پاسخ‌گویی دارد، خودم پاسخشان را می‌دهم. برخی نادان‌های آنها در شبکه‌های ماهواره‌ای لب به سخن گشوده و اشکالات بی‌مایه‌ای که علیه دعوت دارند را برملا ساخته‌اند. انصار نیز با نوارهای ویدئویی و مقالاتی که در یوتیوب، فیس‌بوک و دیگر ابزار انتشار مطلب و برقراری ارتباط اینترنتی منتشر نموده‌اند، پاسخ آنها را داده‌اند. اکنون سطح نازل آنها مشخص شده و معلوم گشته که اشکالات بی‌مایه‌ی آنها فاقد ارزش است و نیز آشکار گشته که آنها نسبت به ساده‌ترین امور علمی نیز جاهل‌اند؛ حال این جاهلان با چه چیزی می‌خواهند با احمد الحسن مناظره کنند؟! آنها آنچه در چنته داشته‌اند را در شبکه‌های ماهواره‌ای مطرح کرده‌اند و انصار به آنها پاسخ داده‌اند و جهل و بی‌مایگی ایشان را هویدا ساخته‌اند.

يعني لو سألتهم مثلاً: أين كان طوفان نوح، وما هي الأزواج التي حملها معه؟ هل يستطيعون الإجابة بعلم له قيمة ويطابق الواقع ولا يكونون مضحكة لعلماء الأحياء والجيولوجيا؟ هؤلاء جهلة عموماً].

یعنی اگر به عنوان مثال از آنها بپرسی: طوفان نوح کجا رخ داد و جفت حیواناتی که او با خود حمل کرد چه بودند؟ آیا قادرند پاسخی علمی و باارزش بدهند که با واقعیت کنونی سازگاری داشته باشد و خود را مضحکه‌ی دانشمندان زیست‌شناسی و زمین‌شناسان نمایند؟! اینها اغلب جاهل‌اند».

والآن، هل سيجيب من يسمون أنفسهم علماء هذه الأسئلة، بدل الاكتفاء بحمل الناس على رفض دعوة يمانى آل محمد، ومن قالوا (عليهم السلام) عنه أنه الوحيد الذي يجيب عن العظائم إذا سأتموه عنها !!

اکنون آیا کسانی که خود را عالم می‌نامند، به جای این که مردم را به رد دعوت یمانی آل محمد همان کسی که آل محمد (علیهم السلام) در مورد او گفته‌اند وی تنها کسی است که هرگاه درباره‌ی چیزهای مهم و بزرگ از او سؤال شود می‌تواند جواب دهد، فرا بخوانند، آیا نباید به این سؤالات پاسخ گویند؟!

* * *

قتل أسلافهم أبي الحسين (عليه السلام) فهل انتهى الأمر؟

نیاکانشان پدرم امام حسین (علیه السلام) را کشتند، آیا
قضیه خاتمه یافت؟

في بلد يدعي المسؤولون فيه أن فيه حرية تعبير،
ويعيش فيه الجميع بما فيهم الأقليات الدينية براحة، اعتقل
أحد الأنصار، كان مريضاً وكبيراً في السن، جريمته بنظر
السجانين أنه آمن بالدعوة اليمانية المباركة!!

در مملکتی که مسئولانش مدعی اند در آن آزادی بیان وجود دارد و همه‌ی افراد از
جمله اقلیت‌های دینی، با آسودگی خاطر در آن زندگی می‌کنند، یکی از انصار که
فردی سالمند و بیمار بود دستگیر شد. از نظر زندانبان‌ها جرم او این بود که به دعوت
مبارک یمانی ایمان آورده بود!!

كان عزيزاً على السيد أحمد الحسن (عليه السلام)، حتى إنني
سمعته يقول عنه وعن سجانيه:

این مطلب بر سید احمد الحسن (علیه السلام) گران آمد، به طوری که از ایشان
شنیدم که در مورد آن فرد و زندان‌بانانش فرمود:

[إنَّ ما يفعلونه ظلم عظیم، وسيخسرون كلَّ شيءٍ بسببه
].

«آنچه آنها انجام می‌دهند ستمی بزرگ است و به خاطر آن همه چیز را از دست
خواهند داد.»

على أي حال، كلف السيد أحمد الحسن (عليه السلام) بعض
الإخوة بمتابعة موضوعه وبذل السعي والاتصال ببعض

المنصفين للإفراج عنه، وأنه قد تم اعتقاله ظلماً وعدواناً وبدون أيّ ذنب فعله، ولكن قوبل سعي الساعين باستهزاء وسخرية وضحك من قبل، إلا أنّ رحمة الله قريب من المحسنين، وفرّج الله عنه بفضلته ورحمته سبحانه.

به هر حال، سید احمد الحسن (علیه السلام) چند تن از برادران را به پیگیری موضوع گماشت تا برای آزادی او کوشش کنند و از طریق برقراری ارتباط با برخی افراد منصف، او را از زندان برهانند؛ چرا که وی از روی ستم و دشمنی دستگیر شده و هیچ گناهی از او سر نزده بود. ولی تلاش افراد پیگیر، با استهزا و مسخره و خنده از جانب روبه‌رو شد. البته رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است و خداوند سبحان به فضل و رحمتش او را از زندان رهانید.

انتهى الأمر والحمد لله، إلا أنّ حافظتي لا زالت تختزن بعض كلماته (عليه السلام)، التي سيسطرها الزمن عاراً يلفّ وجوه المعاندين، إذ يقول عن أذاهم له ولأنصاره:

الحمد لله این قضیه خاتمه یافت ولی هنوز که هنوز است ذهن من، برخی از جملات ایشان (علیه السلام) را در خود نگاه داشته است؛ جملاتی که روزگار آنها را خواهد نگاشت و وقتی از آزار و اذیت او و انصارش سخن بگویند، ننگ سیرت دشمنان را آشکار خواهد کرد:

[نحن ربما نصبر كثيراً، وربما كثيراً جداً، ولكن نتيجة عداء أيّ أحد لنا ربما تكون أسوأ شيء لمن يعادينا سواء دنيوياً أم أخروياً.]

«چه بسا ما زیاد صبر می‌کنیم، بسیار زیاد! ولی فرجام دشمنی هر کس با ما، چه بسا بدترین چیزها برای او باشد چه در دنیا و چه در آخرت!»

قتل أسلافهم أبي الحسين (عليه السلام) في صحراء، فهل انتهى الأمر، أم أنّ الله أخزاهم في الدنيا والآخرة؟

نیاکانشان پدرم امام حسین (علیه السلام) را در بیابان کشتند. آیا قضیه فیصله یافت یا این که خداوند در دنیا و آخرت خوار و ذلیل‌شان فرمود؟!

**فوالله، لو أن أحمد الحسن وحيداً، قتلوه في صحراء،
وأخفوا جثته، لكانت نتيجتهم خزي الدنيا والآخرة ولو بعد
حين إن كان أحمد الحسن من الله، فما أجهلهم، هل هم عميان
إلى هذه الدرجة؟!**

به خدا سوگند اگر احمد الحسن را يکه و تنها در بيابان بکشند و جنازه اش را مخفی سازند، اگر او از سوی خدا باشد، عاقبت کارشان خواری در دنیا و آخرت خواهد بود ولو پس از گذشت مدت زمانی چند. چه قدر اينها جاهل اند!! آیا آنها تا این حد کورند؟!

**فبعد الذي فعلوه في محرم عام ١٤٢٩ هـ قتلوا ومثّلوا
وحرّقوا الجثث وسجنوا، وأرهبوا كل من تطاله أيديهم، ولكن
كلّ الذي فعلوه لم يطمس دعوة الحق. استخدموا إمكانات
دول، جيوش دول، وإعلام دول لطمس دعوة الحق، وللقضاء
على أحمد الحسن وعشرات معه، ولكن كانت النتيجة أنهم
لم يتمكنوا بل فضحوا، أليست هذه آية لهم لو كانوا يعقلون
!!].**

پس از کارهایی که در محرم سال ۱۴۲۹ هجری انجام دادند، اعم از کشتن و مثله کردن و سوزاندن اجساد و به زندان افکندن و ترسانیدن هر کس که دستشان به او رسید، پس از انجام همه‌ی این کارها، نتوانستند دعوت حق را محو و نابود سازند. آنها از امکانات و لشکریان و رسانه‌های چند کشور برای نابود ساختن دعوت حق و یکسره کردن کار احمد الحسن و ده‌ها تن از همراهان او بهره جستند ولی نتیجه آن شد که نه تنها به کام خود نرسیدند بلکه رسوا و بی‌آبرو شدند. آیا برای آنها این یک نشانه و دلیل نیست؟ اگر تعقل کنند و اندیشه به خرج دهند!

* * *

وكان ما وعد، فهل تنفعهم عقيدة تقليد غير المعصوم شيئاً!

شد آنچه وعده داده شده بود، آیا عقیده‌ی تقلید از غیر معصوم سودی به حالشان داشت؟

عن المكان الذي كنت أحدثكم عنه، والذي قال السيد أحمد الحسن (عليه السلام) عنه: (إنهم سيخسرون كل شيء بسبب تصرفاتهم مع الأنصار)، كانت الأوضاع هادئة، وإذا بها تنفجر وتضطرب بشكل مفاجئ على جميع المستويات، لا أبالغ إن قلت: إنهم يعانون ويأنون إلى وقت كتابة هذه الأسطر.

اوضاع مكاني که درباره‌ی آن با شما صحبت کردم و همان که سید احمد الحسن (عليه السلام) فرمود: «آنها به دلیل رفتارهایی که با انصار دارند، همه چیز خود را می‌بازند» آرام بود ولی ناگهان انفجاری حاصل شد و هنگامه و هیاهویی در همه‌ی سطوح به راه افتاد که اغراق آمیز نیست اگر بگوییم: آنها تا زمان نوشتن این سطور، در رنج و عذابند.

فعدت بي الذاكرة إلى بعض قوله (عليه السلام):

سخنان ایشان (عليه السلام) دوباره در گوشم طنین انداز شد که فرمود:

[فليضحكوا الآن حتى يسقطوا على ظهورهم على الدعوة المهدوية كما قال قائلهم، أليس قال: إن بعض الدعوات المهدوية مضحكة، ويقصد دعوة الحق، إذن فليضحك حتى يسقط على ظهره، وليبقى متمسكاً بالهراء الذي يعتقدون به ويفرضون على الناس المخدوعين الاعتقاد به، وهو عقيدة وجوب تقليد غير المعصوم، فلا آية ولا رواية

قطعية الصدور والدلالة بأيديهم تدل على عقيدتهم، ولا دليل عقلي إلا كذبة ومغالطة رجوع الجاهل إلى العالم، مع أن هذه القاعدة العقلية لا تنطبق عليهم بحال، فهم مجرد ظانين، فمن أين جاءوا بوجوب الرجوع إلى الظان في دين الله؟ هذا على فرض أن ما لديهم ظنون، مع أن ما لديهم في أكثر الأحيان لا يتعدى الجهالات والأوهام كأحكام التلقيح الصناعي والصلاة في القطب وغيرها.

«الآن أن قدر به دعوت مهديت بخندند تا به قفا بيافتند، همان طور که سخنگویشان چنین گفته است. آیا وی نگفته: برخی از دعوت‌های مهديت مضحک و خنده‌دار است؟ در حالی که او دعوت حق را قصد کرده است! بسیار خب، آن قدر بخندد تا به پشت بیافتد؛ و چنگ بزنند به سخنان پوچ و مهملی که خود به آن اعتقاد دارند و مردم فریب خورده را نیز مجبور می‌کنند که به آن معتقد باشند، که عبارت است از عقیده‌ی وجوب تقلید از غیرمعصوم؛ در حالی که آنها هیچ آیه و روایت قطعی الصدور و قطعی الدلالتی که بر عقیده‌ی آنها مهر تایید بزند در دست ندارند و همچنین از هر دلیل عقلی نیز بی‌بهره‌اند مگر دروغ‌پردازی و مغلطه‌ی رجوع جاهل به عالم؛ و حال آن که حتی این قاعده‌ی عقلی بر خودشان منطبق نیست چرا که گفته‌های آنها صرفاً بر اساس ظنیات است و بر چه اساسی در دین الهی رجوع به ظن و گمان واجب شده است؟! همه‌ی اینها با این فرض است که آنها ظن و گمانی در اختیار داشته باشند ولی آنچه در چنته دارند در اغلب موارد از نادانی و وهم و پندار فراتر نمی‌رود، مانند احکام تلقیح مصنوعی، نماز خواندن در قطب و غیره.

**كل هذا ويضحكون من دعوة الحق، والله لا أدري على
ماذا يضحكون وهذا هو حالهم؟! هل أبقينا شيئاً بأيديهم
لم نسقطه، وهل في أيدنا شيء تمكنوا من إسقاطه! ربما
يضحكون فرحاً بدوام خداع المساكين الذين يتبعونهم.**

با همه‌ی اینها، به دعوت حق می‌خندند. به خدا سوگند من نمی‌دانم آنها که حال و روزشان چنین است، به چه چیزی می‌خندند؟! آیا در دست‌شان چیزی باقی گذارده‌ایم که آن را بی‌ارزش نکرده باشیم؟! و آیا در دست‌شان ما چیزی بوده که توانسته باشند آن را بی‌ارزشی کنند؟! شاید خنده‌ی آنها از آن جهت است که توانسته‌اند همچنان افراد بیچاره‌ای که از آنها پیروی می‌کنند را فریب دهند.

على كل حال، فليضحكوا كثيراً اليوم فسيطول بكاؤهم
غداً، بل لن تكون له نهاية إن استمروا على حالهم المخزي
هذا [.]

به هر تقدیر، امروز بسیار بخندند که فردا گریه‌هایشان طولانی خواهد بود؛ چه بسا
اگر این حال ننگین آنها ادامه یابد، گریه‌شان پایانی نخواهد داشت».

وبمناسبة ذكر عقيدة تقليد غير المعصوم، هذا قوله (عليه
السلام) عن بعض المروّجين لهذه العقيدة من على المنابر
والفضائيات:

به مناسبت به میان آمدن عقیده‌ی تقلید از غیرمعصوم، ایشان (علیه السلام) درباره‌ی
برخی از اشخاصی که این عقیده را بر منبرها و شبکه‌های ماهواره‌ای تبلیغ و ترویج
می‌کنند فرمود:

[الآن هذا وجماعته عجيب أمرهم، لا يخافون الله
ولا يخافون حساب الله. تبين لهم أنّ عقيدة وجوب تقليد غير
المعصوم بدعة ولا دليل عليها لا عقلياً ولا نقلياً، فكيف
يدعون الناس لهذه العقيدة ؟ يفعلون كما فعلت قريش أول
الزمان، أخذتهم العزة بالإثم.

«الآن ماجرای این ... و دار و دسته‌اش، واقعاً شگفت‌آور است. نه از خدا می‌ترسند
و نه از حساب‌کشی الهی. برایشان آشکار شد که عقیده‌ی وجوب تقلید از غیرمعصوم
بدعت است و هیچ دلیل عقلی و نقلی بر آن وجود ندارد، حال چگونه مردم را به این
عقیده دعوت می‌کنند؟! آنها همان کاری را می‌کنند که قریش در ابتدای امر کردند
«در گناه‌کاری دچار خودخواهی شده‌اند»».

وأما الناس، فهم للأسف لا يميزون حتى بين استنباط
الحكم الفقهي وبين عقيدة وجوب تقليد غير المعصوم التي
يدعيها مراجعهم [.]

و اما مردم، متأسفانه آنها حتی بین استنباط حکم فقهی و عقیده‌ی وجوب تقلید از
غیرمعصوم که مراجع‌شان مدعی هستند، تمایز قایل نیستند».

وأما عن مغالطة (رجوع الجاهل إلى العالم)، التي يتشبثون بها زاعمين أنها دليل كاف على إيجاب رجوع الناس اليهم، قال **(عليه السلام)** أيضاً:

ایشان **(عليه السلام)** همچنين درباره‌ی مغالطه‌ی «رجوع جاهل به عالم» که دست‌آویز خود قرار می‌دهند و گمان می‌کنند دلیلی کافی برای وجوب رجوع مردم به آنها است، فرمود:

[عندهم دليل عقلي وهو: رجوع الجاهل إلى العالم، ويضربون له مثال رجوع المريض للطبيب، ويعتبرون هذا دليلاً على وجوب تقليدهم، وهذا منقوض لأنّ الكلام هنا في الدين وعاقبة الإنسان الأبدية، فالأمر لا يحتمل أن يكون العالم الذي يرجع له يخطأ في أمور الدين ولو بنسبة واحد بالمائة؛ لأنّ خطاه يعني الهلاك الأبدی لمن يتبعه.

«یک دلیل عقلی دارند که عبارت است از: مراجعه‌ی جاهل به عالم؛ و برای آن مثال مراجعه‌ی بیمار به پزشک را بیان می‌کنند، و این را دلیلی بر وجوب تقلید از آنها به شمار می‌آورند. این لغو و باطل است زیرا در اینجا سخن از دین و عاقبت ابدی انسان است؛ این مساله باعث می‌شود که عالمی که در امور دین به او رجوع می‌شود هیچ خطایی نداشته باشد حتی یک درصد؛ زیرا خطای او به معنی هلاکت ابدی کسی است که از او پیروی می‌نماید.

فالطبيب العادي غير المعصوم يمكن أن يخطأ في تشخيص المرض، ويمكن أن يخطأ في العلاج، ولذا أبسط العمليات الجراحية فيها نسبة موت أو فشل، وهذا أمر غير ممكن أن يكون في الدين وفي عاقبة الإنسان الأبدية؛ لأنه سيكون هلاكاً أبدياً.

پزشک عادی، غیرمعصوم است و ممکن است در تشخیص بیماری دچار اشتباه شود و چه بسا در روند درمان هم خطا کند و به همین دلیل است که حتی در ساده‌ترین عمل‌های جراحی، امکان مرگ یا عدم موفقیت وجود دارد. ولی در مورد دین و عاقبت ابدی انسان، احتمال وقوع چنین رویدادی غیر قابل قبول است زیرا

هلاکت همیشگی فرد را به دنبال خواهد داشت.

علماء، إن هذه القاعدة لا إشكال فيها، ولكن العالم فيها هو فقط المعصوم، وبالتالي فهي دليل على تقليد المعصوم والحجة فقط، فهم ظانون، ولا يجب الرجوع للظان في غير الدين، فكيف أوجبوا الرجوع للظان في أمور الدين].

البته باید در نظر داشت که از نظر علمی، این قاعده فاقد اشکال است ولی عالم در آن فقط معصوم است و لا غیر و در نتیجه این قاعده دلیلی است بر انحصار تقلید از معصوم و حجت؛ اما اینها ظن و گمان را در پیش گرفته‌اند. در مسائل غیر دینی، رجوع به کسی که از روی ظن و گمان عمل می‌کند واجب نیست، حال چگونه است که در امور دینی رجوع به چنین فردی را واجب شمرده‌اند؟!»

* * *

دليلهم على النيابة العامة !

دليل آنها بر نيابت عامه!

استكمالاً لما سبق، فإن من يراجع كلمات بعضهم في موضوع النيابة العامة عن الإمام المهدي (عليه السلام) المزعومة، يجد قلة حياء بشكل مفضوح جداً، والسؤال الذي يطرح نفسه: ما هو دليل النيابة العامة عن الإمام ؟

در تکمیل بحث قبلی، اگر کسی به سخنان برخی از آنها در مورد نیابت عامه که گمان شده از سوی حضرت مهدی (علیه السلام) صادر شده است مراجعه کند، بی‌شرمی آنها را که به صورت کاملاً مفتضحانه‌ای جلوه‌گر شده عیان می‌بیند. اینجا سؤالی که مطرح می‌شود این است: دلیل بر نیابت عامه از امام چیست؟

عن هذا الأمر كان (عليه السلام) يقول:

ایشان (عليه السلام) در این خصوص فرمود:

**[يعني بحسب ما أرى، دليلهم كما يقولون بالعراقي:
(سويهاها وصارت)، هكذا بلا دليل، عملوا هذا الأمر وادّعوا
هذا الادعاء، وإلا فما الدليل ؟**

«يعنى به نظر من، دليل آنها همان مثل عراقى است كه مى گوید «ما كرديم و شد^۴»، يعنى همين طور بدون دليل، اين كار را انجام داده اند و چنين ادعايى مطرح نموده اند و گرنه دليل آنها چيست؟»

**أليس هذا أمراً عقائدياً خطيراً ويحتاج إلى دليل قطعي
بحسب قواعدهم، فكيف بلا حتى راحة دليل خاضوا في
هذا الأمر العظيم، والحال أنه لا توجد حتى رواية واحدة
مسندة ومتنها يدل على هذا الأمر، فما أجراًهم على الله .]**

آيا طبق قواعد خودشان، اين يك موضوع مهم اعتقادی نيست و به دليل قطعی احتياج ندارد؟! پس چرا حتى بدون اندک دليلی، در چنين وادی سهمناکی قدم گذاشته اند، و حال آن كه حتى يك روايت مستند كه متن آن بر اين موضوع دلالت كند يافت نشده است! اينها واقعاً چه جراتی بر خدا دارند!«.

**فسألته عن توقيع الامام المهدي (عليه السلام) الذي ارجع فيه
شييعته الى رواة الحديث، فقال (عليه السلام):**

از ایشان درباره‌ی توقيع حضرت مهدی (عليه السلام) كه حضرت در آن، شيعيانش را به راويان حديث ارجاع داده است، پرسيدم. ایشان (عليه السلام) فرمود:

**[التوقيع في زمن النيابة الخاصة وهو فيها، فما علاقته
بالنيابة العامة التي يقولون بها.**

«توقیع در زمان نیابت خاصه و مربوط به آن است و با نیابت عامه که آنها از آن دم می‌زنند چه ارتباطی دارد؟!»

مع الأسف، الناس المساكين مخطوفون، وما يجري على شيعه آل محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) أنهم اختطفتم عصابة لا فرق بينها وبين أصحاب السقيفة].

متأسفانه مردم بیچاره، فریب خورده‌اند و آنچه بر شیعیان آل محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) رخ می‌دهد را این گروه فریبکار انجام داده‌اند؛ گروهی که بین آنها و اصحاب سقیفه هیچ تفاوتی وجود ندارد».

* * *

يختلفون رؤى، فما هو غرضهم !!

رؤیاهای دروغین می‌سازند، با چه هدفی؟!!

الرؤى كلمات الله، هذا ما نطقت به روايات عديدة.

رؤیاهای کلمات خداوند. این مفهوم در روایات بسیاری وارد شده است.

لكن البعض وصلت به الجرأة - من أجل رد دعوة الحق - إلى أن يكذب ويخلق رؤى، غرضه منها إبعاد الناس عن الإيمان بدعوة الحق والتشويش عليهم، شاهدت ذلك بنفسى مرارا.

لكن برخی افراد به حدی جرأت و جسارت پیدا کرده‌اند که با هدف رد دعوت حق، به دروغ‌گویی و رؤیابافی روی آورده‌اند و قصد و غرضشان نیز دور نگاه داشتن مردم از ایمان به دعوت حق و مشوش ساختن امور بر آنان است. من خودم این مطلب را بارها

فما هو هدفهم من هذه المحاولة اليائسة والبائسة في نفس الوقت؟!

هدف آنها از دست زدن به اين تلاش نافرجام و زبونانه چيست؟

يقول السيد أحمد الحسن (عليه السلام) في بيان الهدف من
فعله جنود إبليس (لعنه الله) هذه:

سيد احمد الحسن (عليه السلام) در خصوص بيان هدف اين كار لشكريان ابليس
(لعنت الله) مى فرمايد:

[محاولة بائسة:

«تلاشى ناميدانه:

﴿بَلْ قَالُوا أَضْغَاتٌ أَحْلَامٍ بَلِ افْتَرَاهُ بَلْ هُوَ شَاعِرٌ فَلْيَأْتِنَا
بِآيَةٍ كَمَا أُرْسِلَ الْأَوْلُونَ﴾ (الأنبياء: ٥)، هذا القول يكرره الذين
يكفرون بملكوت السماوات، ويكذبون رسل الله في كل زمان،
يكررونه مع كل رسالة، ومن محاولاتهم البائسة لإثبات أن
رؤى المؤمنين ما هي إلا أضغاث أحلام هو الكذب على الله
وافتراء رؤى: ﴿وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ﴾ (الأنعام: ٩٣)، هو
أمر عند الله عظيم ولكنه هين عند هؤلاء المنكوسين، فهم بكل
سهولة يقومون بتأليف رؤى مكذوبة ضد خليفة الله في
زمانهم في محاولة بائسة للطعن بشهادة الله أمام المؤمنين،
وفي نفس الوقت هم يقولون إنهم لا يعتقدون بالرؤيا وبأنها
دليل تشخيص لخليفة الله في أرضه، وهذا يكشف كذبتهم
ومحاولتهم للفرار من إلزامهم بالآف الرؤى التي رآها الناس

والواضحة في تشخيص خليفة الله، والذين يمتنع تواطئهم على الكذب، وروأهم موافقة لنص خليفة الله السابق.

«گفتند: نه، خواب‌های پریشان است، یا دروغی است که می‌بندد یا شاعری است، پس برای ما از آن گونه که به پیامبران پیشین داده شده بود، معجزه‌ای بیاورد» (انبیاء: ۵). کسانی که به ملکوت آسمان‌ها کفر می‌ورزند، این گفته را تکرار می‌کنند و در همه‌ی زمان‌ها، فرستادگان الهی را تکذیب می‌نمایند. آنها با هر رسالتی این کار را تکرار می‌کنند. از جمله تلاش‌های نومیدانه‌ی آنها برای اثبات این که خواب‌های مؤمنین صرفاً خواب‌هایی پریشان است، دروغ بستن به خدا و خواب‌سازی می‌باشد: «و از آیات او سرپیچی می‌کردید» (انعام: ۹۳). این کار نزد خدا بسی عظیم است ولی برای این نگونساران کاری سبک و آسان است. آنها در کمال خونسردی و به سادگی، در تلاشی مذبحخانه برای عیب‌جویی نسبت به شهادت خدا در برابر مؤمنین، خواب‌های دروغینی ضد خلیفه‌ی الهی در زمان‌شان گرد می‌آورند، و همزمان می‌گویند ما به رؤیا اعتقادی نداریم و آن را به عنوان دلیلی برای تشخیص و شناسایی خلیفه‌ی خدا در زمینش قبول نداریم. همین موضوع، دروغ‌پردازی آنها را برملا می‌سازد و تلاش آنها برای فرار از ملزم شدن آنها به هزاران رؤیایی که مردم دیده‌اند و برای تشخیص خلیفه‌ی الهی واضح و آشکار می‌باشند را هویدا می‌سازد؛ مردمی که از دروغ‌پردازی‌های آنها احتراز کردند و رؤیاهای‌شان موافق نص خلفیه‌ی قبلی خدا بود.

وأيضاً: هم عندما يكذبون ويؤلفون رؤى لا يلتفتون أن هذا الأمر أصبح كشفه بسيطاً جداً بعد آدم (عليه السلام)؛ حيث إن هناك نصاً من خليفة سابق وهو نص إلهي، فنص الله علي خليفته بالرؤيا حتماً مطابق له ولا يخالفه، وبالتالي فكل من يؤلف رؤيا كذباً وزوراً مخالفة لنص الخليفة السابق يتبين أنه كاذب على الله.

همچنین آنها وقتی دروغ می‌گویند و خواب‌هایی را به هم می‌بافند، توجه ندارند که پس از حضرت آدم (عليه السلام) شناسایی این موضوع کار بسیار آسانی شده است زیرا نصی از خلیفه قبلی وجود دارد که نص الهی است. نص خدا بر خلیفه‌ی خودش از طریق رؤیا، کاملاً بر او منطبق است و در این بین ناسازگاری و اختلافی وجود ندارد. لذا هر کس رؤیای دروغین و باطلی به هم ببافد که با نص خلیفه‌ی سابق متفاوت باشد، روشن می‌شود که وی بر خدا دروغ بسته است.

وعموماً، هم يريدون الوصول إلى نتيجة من الكذب، وهي الطعن في الرؤيا بالقول: إن رؤاهم (المكذوبة) تنقض رؤى المؤمنين (الصادقة) فتسقط حجية رؤى المؤمنين، أي أنهم يحاولون أو يريدون الطعن في ملكوت السماوات من خلال الافتراء على ملكوت السماوات، أي بطريقة غاية في الخبث والشيطنة فهم يريدون أن يقولوا: إن الأخبار التي أتت من ملكوت السماوات متضاربة وبالتالي تتساقط، وهذا يعني أنهم يعتقدون ببطلان الرؤى من رأس وأنها لا قيمة لها ولا حجية لها أصلاً، فالذي يعتقد أن الرؤى من ملكوت السماوات وأنها كلام الله يعلم قطعاً ويقيناً أنها تصب في اتجاه واحد وتشير لحقيقة واحدة؛ لأنها كلمات الله، وبالتالي فلا تضارب بينها حقيقة.

به طور کلی اینها می‌خواهند با دروغ به نتیجه برسند، لذا با این سخن که: رؤیاهای (دروغین) آنها، رؤیاهای (صادقه) مؤمنین را نقض و باطل می‌کند لذا حجیت خواب مؤمنین منتفی است، در پی خدشه‌دار کردن رؤیا هستند. در واقع آنها می‌کوشند یا می‌خواهند با افتراء بستن بر ملکوت آسمان‌ها، بر ملکوت آسمان‌ها خرده بگیرند؛ یعنی با شیوه‌ای که در کمال پلیدی و شیطنت است می‌خواهند بگویند: اخباری که از ملکوت آسمان‌ها آمده ضد و نقیض و لذا بی‌ارزش است. این به آن معنا است که آنها اساساً به باطل بودن رؤیا عقیده دارند و می‌گویند رؤیا نه ارزشی دارد و نه حجیتی. کسی که معتقد است رؤیا از ملکوت آسمان‌ها آمده و کلام خدا است، به طور قطع و یقین می‌داند که رؤیاهای همگی در یک مسیر قرار دارند و جملگی به یک حقیقت واحد اشاره می‌نمایند، زیرا اینها کلمات خدا هستند و لذا واقعاً هیچ تضارب و تضادی بین آنها جاری و ساری نیست.

نعم، هناك تضارب بين رؤى حقيقية وأكاذيب وأوهام وسفاهات شيطانية تبدأ بالطعن برؤى المؤمنين ثم الطعن بملكوت السماوات، وأخيراً تنتهي بتكذيب القرآن القائل: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ آيَاتٌ مِّن رَّبِّهِ قُلْ إِنَّمَا الْآيَاتُ عِندَ اللَّهِ قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ شَهِيدًا يَعْلَمُ

**مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ﴿۱﴾ (العنكبوت: ۵۰ - ۵۲)، بل وتكذيب
الواقع الذي نقله التاريخ من شهادة الله لمن آمنوا بعيسى
(عليه السلام) وبمحمد (صلى الله عليه وآله وسلم) وبعلي (عليه السلام)
وبالحسن وبالحسين عليهما السلام ووو.....].**

آری، بین رؤیای واقعی و دروغ و وهم و بی‌خردی شیطنت‌آمیزی که از خدشه‌دار کردن رؤیای مؤمنین شروع می‌شود و با خرده‌گیری بر ملکوت آسمان‌ها ادامه می‌یابد و با تکذیب قرآن خاتمه می‌یابد، تعارض و ناسازگاری وجود دارد؛ آن گاه که نهایت کارش این سخن است: «(و گفتند: چرا از جانب پروردگارش آیاتی بر او نازل نمی‌شود؟ بگو: خدا به گواهی میان من و شما کافی است، آنچه را که در آسمان‌ها و زمین است می‌داند)» (عنكبوت: ۵۰ تا ۵۲). بلکه حتی تکذیب واقعی است که تاریخ از شهادت خدا نسبت به کسانی که به عیسی (عليه السلام) و محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) و علی (عليه السلام) و حسن و حسین (عليهما السلام) و ... ایمان آورده‌اند، نقل کرده است».

هل توضح الأمر الآن، وتبين الهدف من فعلتهم الخبيثة؟

آیا اکنون قضیه روشن شد و غرض آنها از این کار پلیدشان مشخص گشت؟

**وهذا نص آخر له (عليه السلام)، يوضح كيفية تمييز الكاذب
في رؤياه، يقول:**

این، متن دیگری از ایشان (عليه السلام) است که در آن، چگونگی تشخیص کسی که در رؤیا دروغ‌گویی کرده است را بیان می‌دارد:

**[ماذا يريد أن يقول من يدعي أنه رأى رؤيا لا تؤيد أحمد
الحسن؟! مع أن هناك آلاف الرؤى لأناس من بلاد مختلفة
ومن عقائد مختلفة رأوا أن أحمد الحسن حق؟ ماذا يريد أن
يقول؟**

«آن کس که مدعی است خوابی دیده که احمد الحسن را تایید نمی‌کند، چه می‌خواهد بگوید؟! در حالی که مردمی از کشورهای مختلف و با عقاید گوناگون،

هزاران خواب دیده‌اند مبنی بر این که احمد الحسن حق است. او چه می‌خواهد بگوید؟

یرید أن یقول: إنَّ الملکوت متناقض ! یرید أن یضرب ملکوت السماوات ؟

می‌خواهد بگوید: ملکوت متباین و متناقض است؟! وی در پی آن است که ملکوت
آسمان‌ها را خوار و ذلیل کند!؟

وإذا كان الملكوت بيد الله، فهناك إذن صادق وهناك كاذب،
والأمر في تمييزهما واضح، وهو أن من رأى رؤيا موافقة
لوصية الرسول (صلى الله عليه وآله وسلم) فهو الصادق، ومن يكذب
ويقص رؤيا ضد وصية الرسول (صلى الله عليه وآله وسلم) فهو
كذاب.]

اگر ملکوت به دست خداوند است پس در این جا، ما هم راست‌گو داریم و هم
دروغ‌گو و نحوه‌ی تمایز قایل شدن بین این دو نیز واضح است؛ به این صورت که هر
کس رؤیایی موافق با وصیت پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) ببیند، راست‌گو و هر کس
که دروغ بگوید و رؤیایی بر خلاف وصیت پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) حکایت کند،
دروغ‌گو است.»

وأيضاً: عن مثل هؤلاء الكذبة الذين يبتثون بين الناس
كذبهم باختلاق رؤى، في ذات الوقت الذي يصرحون علناً
بعدائهم لأحمد الحسن ودعوته، سمعته (عليه السلام) يقول:

همچنین ایشان (عليه السلام) در خصوص چنین افرادی که خواب‌های دروغین و
ساختگی خود را بین مردم منتشر می‌کنند و در همین موقع دشمنی خود با احمد
الحسن و دعوتش را آشکارا ابراز می‌دارند، فرمود:

[هذه المسألة لا تنتهي عندهم، هم أهون شيء عندهم
الكذب، وأهون منه القسم، القسم الكاذب عندهم سهل جداً.
فالذي يقول إنه رأى رؤيا ضد أحمد الحسن أين یرید أن

یصل ؟ هل يريد معارضة آلاف الرؤى التي تؤيد أحمد الحسن ورأها ناس لا علاقة لهم بأحمد الحسن، ومن بلاد مختلفة، ومن عقائد مختلفة؟! هل معقول تُعارض رؤاهم برؤيا مدعاة لشخص هو عدو لأحمد الحسن باعترافه هو؟! فكيف يمكن أن يعتبر رؤياه المخترعة تعارض رؤى أناس لا مصلحة لهم مع أحمد الحسن ولا علاقة لهم به ولم يكونوا يؤمنون به، اللهم إلا إذا كان لديه هدف واحد وهو أنه يريد أن يقول بأن الملكوت لا قيمة له والرؤى لا قيمة لها !!

«این مساله برای آنها فرجامی ندارد. آسان‌ترین کار پیش آنها دروغ‌گویی است، و آسان‌تر از آن سوگند. سوگند دروغ خوردن پیش آنها بسیار ساده و سبک است. کسی که می‌گوید خوابی بر ضد احمد الحسن دیده می‌خواهد به کجا برسد؟ آیا درصدد آن است که با هزاران رؤیایی که تایید کننده‌ی احمد الحسن است و آنها را مردمی از کشورهای مختلف و با عقاید گوناگون که ارتباطی با احمد الحسن ندارند دیده‌اند، معارضه کند؟! آیا معقول است که رؤیاهای این افراد، با رؤیای یک فرد مدعی که خودش اعتراف کرده با احمد الحسن دشمن است، معارض باشد؟ چه طور ممکن است رؤیای جعلی او، با رؤیاهای مردمی که نه سر و سری با احمد الحسن دارند، نه با او ارتباط دارند و نه به او ایمان آورده‌اند، تاب مقاومت داشته باشد؟ به خدا سوگند یگانه هدف و غرض چنین شخصی این است که می‌خواهد بگوید هم ملکوت و هم رؤیا، چیزهای بی ارزشی هستند!!»

هؤلاء، إبليس لا يستطيع أن يصل إلى ما وصلوا إليه !

اینها به جایی رسیده‌اند که ابلیس از رسیدن به آنجا ناتوان است!

هذا الذي يكذب على الله في الرؤيا يُبعث يوم القيامة مع مسيلمة وسجاح؛ لأنه مثلهم كاذب على الله، فمن الطبيعي جداً أن تجده يقسم بالله كاذباً لأنه أصلاً كذب على الله.

کسی که در مورد رؤیا بر خدا دروغ می‌بندد، روز قیامت با مسیلمه و سجاح محشور می‌گردد، زیرا او نیز همچون اینها بر خدا دروغ بسته است؛ لذا کاملاً طبیعی است که ببینی او به خدا سوگند دروغ می‌خورد زیرا وی اصولاً بر خدا دروغ گو است.

إِنْ شَاءَ اللَّهُ يَكُونُ خَيْرًا، وَلَكِنْ فَطَّرَ انْتَبَهُوا أَنْ هُوَ لَأَسْوَأُ
مَنْ ابْنِ الْعَاصِ فَتَوَقَّعُوا مِنْهُمْ أَكْثَرَ مِنْهُ.]

ان شاء الله خير است، ولي فقط به هوش باشيد كه اينها از ابن عاص بدترند، و
بيش از او بايد از اينها برحذر باشيد (و انتظار شيطنت داشته باشيد)».

* * *

هذه بعض أفعالهم مع الحق وصاحبه !

بعضی از آنچه با حق و با صاحب آن انجام دادند

أرسل أحد السائلين رسالة إلى السيد أحمد الحسن (عليه السلام)، طلب منه أن يبين حاله وأحقيقته، وكان مما قال فيها:
(.. وأما إن كنت ممن يطلبون الدنيا بحرث الآخرة فلا ربحت
تجارتك وما كنت منتصرا. فاصدقني القول فالموت ليس
بينني وبينه حجاب مستور، وإنني لا أريد أن ألقى ربي
بوجه أسود حين يسألني عن القيام مع من قام بالحق داعيا
فلا أجد جواباً لأنني خذلت الحق وأهله).

يكي از پرسش كنندگان نامه‌ای خطاب به سيد احمد الحسن (عليه السلام) نوشت و
در آن از ايشان تقاضا كرد كه وضعيت و حقايت خود را تبين نمايد. از جمله چيزهايي
كه وي در نامه قيد كرده بود اين بود: «... و اما اگر شما از كساني هستي كه با متاع
آخرت در طلب دنيا هستند، داد و ستد تو سودي به بار نياورد و پيروز نگردی. سخن ما
را باور كن و بپذير كه بين من و مرگ، هيچ پرده‌ی پوشاننده‌ای وجود ندارد و من
نمی‌خواهم با روی سیاه پروردگارم را ملاقات کنم، هنگامی كه از من درباره‌ی قيام با
كسی كه به حق قيام و به آن دعوت كرد سؤال كند و من جوابی نداشته باشم، چرا كه
حق و اهل آن را واگذاشتم و یاری ننمودم».

ومما جاء في جواب السيد أحمد الحسن (عليه السلام) له:

متن ذیل بخشی از پاسخ سید احمد الحسن (عليه السلام) خطاب به این شخص است:

[.. واعلم وفقك الله أني احتججت بوصية رسول الله محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) التي وصفها بأنها عاصمة من الضلال، وقد أثبتنا صحة صدورها، وأثبتنا حتمية انطباقها على مدعيها ليتحقق الغرض منها ... ومخالفتنا إضافة إلى أنه ليس لديه دليل شرعي ولا عقلي على ما يدعيه من عقيدة وجوب تقليد غير المعصوم فهو عاجز عن رد الدليل القطعي الذي أتيت به، فلا حجة أمام الله لمن يتبع باطلهم الذي يقدمونه بلا دليل شرعي ولا عقلي ويترك حقنا وديننا الإلهي الحق دين الأنبياء ومحمد وآل محمد (عليهم السلام) الذي قدمنا عليه دليلاً شرعياً قطعياً.

«... خداوند توفیقت دهد! بدان که من با وصیت پیامبر خدا محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) که آن حضرت آن را نگهدارنده از گمراهی وصف نموده، احتجاج کرده‌ام. ما

صحت صدور این وصیت را ثابت نمودیم و نیز ضرورت انطباق آن بر مدعی‌اش به جهت تحقق هدف آن را به اثبات رساندیم ... مخالفین ما نه تنها هیچ دلیل شرعی و عقلی بر درستی عقیده‌ی کسانی که دم از وجوب تقلید از غیر معصوم می‌زنند ندارند، بلکه آنها از رد دلیل قطعی که من آورده‌ام کاملاً ناتوان هستند؛ پس کسی که پیرو باطل آنها باشد (همان باطلی که بدون هیچ دلیل شرعی و عقلی آن را عرضه می‌دارند و ترویج می‌کنند) و حق ما و دین حق الهی ما که همان دین انبیاء و محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) و آل محمد (عليهم السلام) است و ما بر آن دلیل شرعی قطعی اقامه نموده‌ایم را ترک کند، هیچ عذری در پیشگاه الهی ندارد.

ومن يسمون أنفسهم آيات ومراجع هربوا من مواجھتي ومناظرتي مباشرة، وقد كنت في النجف في حي النصر

وكان بابي مفتوحاً ليلاً ونهاراً، وأستقبل أي شخص، وقد قدمت لهم عرضاً للمناظرة المباشرة وأعلنت عن استعدادي للمناظرة في أي مكان يختارونه هم حتى وإن كان مكاتبهم وانتظرت سنوات دون نتيجة!

كسانی که خود را آیات و مراجع می‌نامند، از رو به رو شدن با من و مناظره‌ی مستقیم با من فرار می‌کنند. من وقتی در منطقه‌ی حلی النصر در نجف بودم، درب خانهدام شبانه روز گشوده بود و هر فردی را می‌پذیرفتم. در آن هنگام مناظره‌ی مستقیم را به آنها عرضه داشتم و آمادگی خود را برای مناظره در هر مکانی که آنها انتخاب کنند حتی اگر در کتابخانه‌ها و دفاتر آنها باشد، اعلام نمودم ولی سال‌هاست که بدون نتیجه منتظر مانده‌ام!

ثم لما وجدوا أنهم عاجزون أخذوا يحركون القوات الموالية لهم لمحاولة اغتياي أو اعتقالي وهجموا على مكتب الدعوة قرب الإمام علي (عليه السلام)، واعتقلوا مجموعة من المؤمنين بدون ذنب فقط لأن المراجع افتضح جهلهم وعجزهم عن مواجهة العلم الذي طرحه أحمد الحسن، ففعلوا كل هذا ليهربوا من المناظرة العلنية؛ لأنها كانت ستبين خواءهم العقائدي وكذبة دينهم المرجعي المبني على عقيدة وجوب تقليد غير المعصوم.

آنها وقتی دریافتند که در برابر من فرومانده و عاجزند، نیروهای هوادار خود را برای کشتن یا بازداشت من تحریک کردند؛ به دفتر دعوت در نزدیکی حرم امام علی (علیه السلام) هجوم آوردند و تنی چند از مؤمنین بی‌گناه را فقط به این دلیل که جهل مراجع و ناتوانی آنها از مواجهه با علمی که احمد الحسن مطرح کرده بود را آشکار نموده بودند، دستگیر کردند. آنها دست به همه‌ی این کارها زدند تا از مناظره‌ی علنی با من فرار کنند؛ چرا که در آن صورت بی‌مایگی عقیدتی آنها و نیز دروغ بودن دین مرجع‌گرای‌شان که بر مبنای عقیده‌ی وجوب تقلید از غیرمعصوم بنا شده، بر ملا می‌گشت.

ولما اضطروني بقوة السلاح إلى الاعتزال في بيتي في أطراف النجف لم أغلق باب المناظرة، بل فتحت باباً آخر،

وهو مفتوح لهم إلى هذا اليوم، حيث قمت بنشر العقيدة الحق في كتب وطلبت منهم الرد عليها وإجراء مناظرة كتابية، ولكنهم أيضاً أحجموا إلى يومك هذا كما ترى.

وقتی آنها به زور اسلحه، مرا به گوشه نشینی در خانها در اطراف نجف مجبور ساختند، باب مناظره را نبستم بلکه باب دیگری گشودم که تا امروز هم به روی آنها باز است؛ به این صورت که عقیده‌ی حق را در کتاب‌ها منتشر ساختم و از آنها خواستم که با مناظره‌ی مکتوب به آنها پاسخ دهند؛ ولی باز هم تا به امروز همان طور که خودت شاهد هستی استتکاف نموده و زیر بار نرفته‌اند.

وأخيراً صدر قبل أيام (كتاب الوصية المقدسة)، وفيه جوابان بيّنت فيهما صدور الوصية وقطعية دلالتها على مصداقها عندما يدعيها، فلنترك كل ما مضى وليردوا على هذين الجوابين، وأنا أدعوهم أن يردوا رداً علمياً له قيمة، وليستعين مراجع النجف بمراجع قم وليردوا ولتبدأ مناظرة كتابية بيني وبينهم، وأنا أقول لك مقدماً: إنهم لن يردوا؛ لأنهم أصلاً حرضوا قوات للهجوم على المكتب وإغلاقه وعلى داري في النجف، والسبب الوحيد فقط هو ليهربوا من المناظرة، فكيف انتظر منهم اليوم أن يردوا، اللهم هناك سبيل وحيد ربما يأتي بنتيجة وهو أن تحوهم وتضطروهم أنتم إلى الرد.

چند روز پیش «کتاب وصیت مقدس» منتشر شد و در آن پاسخ دو مطلب وجود دارد یعنی صدور وصیت و قطعیت دلالت آن بر مصداقش هنگامی که وی چنین ادعایی می‌کند را در آن تبیین و تشریح نموده‌ام. حال همه‌ی آنچه را که در گذشته پیش آمده کنار می‌نهیم و از آنها می‌خواهم که بر این دو پاسخ، ردیه‌ای ارائه کنند. من از آنها درخواست دارم که پاسخی علمی و باارزش عرضه نمایند؛ مراجع نجف از مراجع قم کمک بگیرند و پاسخ بدهند تا به این ترتیب مناظره نوشتاری بین من و آنها آغاز گردد. ولی من پیشاپیش می‌گویم که آنها هرگز پاسخ نخواهند داد، زیرا اساساً آنها نیروهای نظامی را برای حمله به مکتب و بستن آن و نیز حمله به خانها در نجف تحریک کردند، و یگانه دلیل هم آن بود که از مناظره با من فرار کنند؛ حال من چه طور منتظر باشم که امروز بیایند و به من پاسخ بدهند؟! فقط یک راه باقی مانده که شاید نتیجه‌ای به دنبال داشته باشد و آن هم این است که شما آنها را به پاسخ‌گویی تشویق و مجبور نمایید.

**وإذا كانوا لا يريدون المناظرة في الجوابين المتقدمين
وفيما نعتقده نحن، فلتبدأ مناظرة كتابية بيني وبينهم في
عقيدتهم في وجوب تقليد غير المعصوم.**

اگر نمی‌خواهند درباره‌ی دو پاسخ پیش گفته و در باب آنچه ما به آن معتقدیم
مناظره کنند، پیشنهاد می‌دهم مناظره‌ی نوشتاری بین من و آنها در خصوص عقیده‌ی
ایشان درباره‌ی وجوب تقلید از غیرمعصوم آغاز گردد.

**أما صغارهم من خطباء ومدعي الاجتهاد وما شابه، فقد
تعبت السنة وأقلام شيوخ أنصار الإمام المهدي وهم يطلبون
من هؤلاء المناظرة العلنية على الفضائيات لتبين العقيدة
الحق للناس، وهم يتهرّبون وكل مرة يخرجون بحجة لتبرير
هروبهم من مناظرة أنصار الإمام المهدي (عليه السلام).**

زبان و قلم بزرگان انصار حضرت مهدی (علیه السلام) خسته و فرسوده شد از بس
که از نوجه‌های آنها از خطبا و مدعیان اجتهاد و مانند آن، مناظره‌ی علنی در
شبکه‌های ماهواره‌ای را خواستار شدند تا از این رهگذر، عقیده‌ی حق بر مردم روشن
گردد؛ ولی آنها طفره می‌روند و هر بار نیز برای فرار از مناظره با انصار حضرت مهدی
(علیه السلام) بهانه‌ای علم می‌کنند.

**وليتهم هربوا من مناظرة الأنصار وصمتوا، لا بل أخذوا
يكذبون لخداع الناس.**

ای کاش فقط از مناظره با انصار طفره می‌رفتند و سکوت پیشه می‌کردند؛ آنها به
این بسنده نکرده و به دروغ‌پردازی برای فریب دادن مردم نیز روی آورده‌اند.

**فمثلاً: الكوراني والمركز التابع للسيستاني يقولون: إن
اسم أحد آبائي (كاطع)، ويكرر الاسم في الفضائيات ويقول:
(ابن كويطع). وهذا ينم عن خفة الرجل، وإلا فكيف يصدر من
رجل معمم وكبير بالعمر هذا الكذب وبهذا السلوك المبتذل.**

مثلاً کورانی و مرکز وابسته به سیستانی می‌گوید: اسم یکی از پدران من گاطع (کاطع) است. آنها در شبکه‌های ماهواره‌ای به طور مرتب این اسم را تکرار می‌کنند و می‌گویند: «پسر کویطع». چنین چیزی از حقارت فرد حکایت دارد و گرنه چه طور می‌شود که از یک فرد معمم و سال‌دیده، چنین رفتار سخیفی سر بزند و چنین دروغی به هم بیافد؟!

**مع أن اسمي في السجلات الرسمية في العراق هو أحمد
اسماعيل صالح حسين سلمان، ولا يوجد اي اسم كاطع أو
قاطع، فمن أين جاء الكوراني باسم كاطع؟**

این در حالی است که نام من در اسناد رسمی در عراق «احمد اسماعیل صالح حسین سلمان» است و در آن هیچ نشانه‌ای از اسم «کاطع» یا «قاطع» وجود ندارد. پس کورانی اسم کاطع را از کجا آورده است؟!

**هذه إذن كذبة من سلسلة كذبات مركز السيستاني
والكوراني، ومحاولة رخيصة منهم للكذب على الناس
وخداعهم والتنايز بالألقاب، كأنهم لم يقرأوا القرآن وهو
ينهى عن هذا الخلق السيء حتى وإن كان اللقب صحيحاً،
فكيف وأنا لا يوجد في آبائي اسم (قاطع) وليس هذا لقبني
أبداً؟**

این هم دروغی از جمله دروغ‌های مرکز سیستانی و کورانی است و همچنین تلاش مذبحانه‌ی آنها برای دروغ‌گویی به مردم و فریفتن آنها و با لقب زشت خواندن است. گویی آنها قرآن نخوانده‌اند که از این رفتار ناپسند نهی کرده است، حتی اگر لقب، صحیح و درست باشد! چه برسد به این که در اسامی پدرانم، اسم «قاطع» وجود ندارد و این لقب، هرگز لقب من نبوده است!

**أعتقد أن الكذب وهذه التصرفات لا تليق بصبي أهوج
وهم كبار في السن ولحاهم بيضاء ويرتدون العمامم فمشين
أن يكونوا بهذه الخفة ويصدر منهم الكذب والافتراء والتنايز
بالألقاب بهذه الصورة الفجة.**

به نظر من این گونه دروغ‌پردازی و جعلیات شایسته‌ی یک کودک نادان هم نیست

درحالی سن و سالی از آنها گذشته و محاسنشان سفید گشته و عمامه به سر می‌گذارند؛ پس چگونه چنین رفتار سبکی انجام می‌دهند و از آنها دروغ و افترا صادر می‌شود و و به این صورت لقب‌های زشت نسبت می‌دهند.

قال تعالی: ﴿وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ بِئْسَ الْإِسْمُ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ (الحجرات: ۱۱).
وفي (وسائل الشيعة: ج ۲۱ ص ۴۰۰ باب كراهة ذكر اللقب والكنية اللذين يكرههما صاحبهما أو يحتمل كراهته لهما):
عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى بْنِ أَبِي عِبَادٍ عَنْ عَمِّهِ عَنِ الرَّضَا (عليه السلام): (أَنَّهُ أَنْشَدَ ثَلَاثَ أَبِيَاتٍ مِنَ الشَّعْرِ وَذَكَرَهَا قَالَ وَقَلِيلًا مَا كَانَ يُنْشَدُ الشَّعْرَ فَقُلْتُ لِمَنْ هَذَا قَالَ لِعِرَاقِيٍّ لَكُمْ قُلْتُ أَنْشَدْنِيهِ أَبُو الْعَتَاهِيَةَ لِنَفْسِهِ فَقَالَ هَاتِ اسْمَهُ وَدَعِ عَنْكَ هَذَا إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَلَا تَنَابَرُوا بِالْأَلْقَابِ وَلَعَلَّ الرَّجُلَ يَكْرَهُ هَذَا).

خدای متعال می‌فرماید: «(و یکدیگر را به القاب زشت بخوانید، بد است عنوان فسق پس از ایمان آوردن، و کسانی که توبه نمی‌کنند، ستمکارانند)» (حجرات: ۱۱). در وسایل الشیعه، ج ۲۱ ص ۴۰۰ باب کراهیت ذکر لقب و کنیه‌ای که صاحبش آنها را ناخوش می‌دارد یا احتمال می‌رود که آنها را ناخوش بدارد، آمده است: «محمد بن یحیی بن ابی عباد از عموی خود روایت کرد که گفت شنیدم از حضرت رضا (علیه السلام) روزی که سه بیت از یک شعر را خواند و کم پیش می‌آمد که آن حضرت شعر بخواند. من عرض کردم این شعرها از کیست؟ فرمود: یک عراقی از شما این شعرها را گفته است. من گفتم: این شعرها را خود ابوالعتاهیه برای من خوانده است. حضرت فرمود: اسمش را بگو و این (یعنی نام بردن او به ابوالعتاهیه) را رها کن. خداوند عزوجل می‌فرماید «و یکدیگر را به القاب زشت بخوانید»: شاید این مرد، این لقب را خوش نداشته باشد».

ولكن هل انتهى الأمر هنا ؟ لا.

ولی آیا قضیه به همین جا خاتمه یافت؟ خیر.

فقد قال الكوراني: إن أحمد الحسن صهيوني، ودليله على هذا الاتهام أن أحمد الحسن يدافع عن النجمة السداسية ويقول إنها من مواريت الأنبياء.

کورانی گفته است: احمد الحسن صهیونیست است. دلیل وی بر این اتهام آن است که می گوید احمد الحسن طرفدار ستاره‌ی شش پر است در حالی که این ستاره را از مواریت انبیاء به شمار می آورد!

ومع أنّ النجمة السداسية وجدت في الآثار السومرية وهي أقدم حضارة عرفتتها الأرض، وقبل أن يولد موسى بن عمران (عليه السلام)، وقبل أن يوجد شيء اسمه اليهود، ولكن الكوراني يصر على أنّ النجمة السداسية من مختصات الصهاينة فقط لا غير، ومن يدافع عنها أو يبين حقيقتها ويقول إنها من مواريت الأنبياء فهو صهيوني.

این در حالی است که ستاره‌ی شش پر در آثار سومریان که کهن‌ترین تمدن شناخته شده بر زمین محسوب می‌شود یافت شده است؛ یعنی قبل از این که موسی بن عمران (علیه السلام) به دنیا بیاید و قبل از آن که چیزی به اسم یهود پدیدار شود. ولی کورانی بر این مطلب که ستاره‌ی شش پر فقط از ویژگی‌های صهیونیست‌ها می‌باشد و لاغیر پافشاری می‌کند و می‌گوید کسی که سنگ آن را به سینه می‌زند یا حقیقت آن را بیان می‌نماید و قائل است که این ستاره جزو مواریت پیامبران است، صهیونیستی است!

إذن، فعلى طريقة الكوراني في الاستدلال فإن حوزة النجف وحكومة العراق الحالية وحكومة محافظة كربلاء الحالية وإدارة متحف الإمام الحسين (عليه السلام) في كربلاء كلهم يتهمهم الكوراني أنهم صهاينة؛ لأنه تم استنساخ صندوق فاطمة الزهراء عليها السلام المزين بنجمة سداسية كبيرة والموجود في متحف في تركيا، ووضعت النسخة في

متحف الإمام الحسين (عليه السلام) في كربلاء في العراق ويعلم حوزة النجف، بل الكوراني بقياسه هذا يتهم الرسول محمدا وفاطمة الزهراء أنهم صهاينة؛ حيث إن فاطمة عليها السلام كانت تضع هذا الصندوق المنسوب لها وعليه النجمة السداسية في بيتها المفتوح على مسجد رسول الله محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) في المدينة المنورة، أي أن النجمة السداسية كانت موجودة في المسجد النبوي.

بر این اساس و طبق شیوهی کورانی در نوع استدلالی که در پیش گرفته، کورانی، حوزهی نجف، دولت فعلی عراق، استانداری فعلی کربلا و مدیریت موزهی امام حسین (علیه السلام) در کربلا را نیز متهم کرده که همه اینها صهیونیستی‌اند؛ زیرا از صندوق (منسوب به) فاطمه زهرا (علیها السلام) که به یک ستاره‌ی شش پر بزرگ مزین است و اکنون در موزه‌ای در ترکیه نگهداری می‌شود، نمونه‌ای ساخته و یک نسخه از آن را در موزه‌ی امام حسین (علیه السلام) در کربلا، در عراق و با اطلاع حوزهی نجف قرار داده‌اند. حتی کورانی با این قیاس خود، حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) و فاطمه زهرا (علیها السلام) را نیز به صهیونیستی بودن متهم ساخته زیرا فاطمه (علیها السلام) این صندوق را که منسوب به ایشان و بر آن ستاره شش پر نقش بسته است را در خانه‌اش که درب آن به مسجد پیامبر خدا حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) در مدینه گشوده بود، نگهداری می‌کرد؛ یعنی به عبارت دیگر این ستاره‌ی شش پر در مسجد نبوی بوده است.

فكما ترى أصلحك الله، أنهم يردون على دعوة الحق بالكذب والافتراء، وكل عاقل يحكم أن الذي يضطر للكذب متعمداً للرد على دعوة مخالفه فهو يقر بفعله هذا أنه عاجز عن الرد العلمي، لهذا اختار طريق الكذب.]

خداوند شما را به صلاح کند! همان طور که مشاهده می‌کنی آنها به دعوت حق، با دروغ و افترا پاسخ می‌دهند، و هر عاقلی حکم می‌کند بر این که: کسی که برای پاسخ‌گویی به ندای خصم خود، از روی عمد و قصد دروغ پیشه می‌کند، با این کار خود اعتراف کرده که از پاسخ‌گویی علمی ناتوان است و به همین دلیل، راه و رسم دروغ را در پیش گرفته است.»

* * *

وهذا قولهم عن الوصية المقدسة !

اين است سخن آنها درباره‌ی وصيت مقدس

أكمل السيد أحمد الحسن (عليه السلام) عرض بعض أقوال
المعاندين للحق لمن سألته، فقال:

سيد احمد الحسن (عليه السلام) سخنانش را در مورد بعضی از گفته‌های دشمنان
دعوت حق، برای کسی که از وی سؤال کرده بود، کامل نمود و فرمود:

[أيضاً: من أكاذيبهم أنهم يقولون للناس: إن رواية
الوصية مجهولون، وبهذا فالوصية ضعيفة السند. ومع أننا
أثبتنا لهم صحة صدور الوصية بالتواتر والقرائن وفصل
لهم الأنصار هذا الأمر وبينوا أن الوصية لا تدخل في
التقسيم الرباعي لتوصف بالضعف، ومع أن علم الرجال
الذي يتبجحون به كذبة كبيرة يخدعون بها الناس، فهم
أصلاً لا توجد عندهم مادة رجالية معتبرة وكافية، ولكن تنزلاً
معهم ولكي لا تمرّ كذبتهم على الناس المظلومين المخدوعين،
فقد بينا لهم أن الوصية سندها صحيح، وأنه يكفي شهادة
الشيخ الطوسي (رحمه الله) لرواتها بأنهم من الخاصة أي
الشيعة الامامية، وأنتم تعتمدون على قول الطوسي في
الرجال فما عدا مما بدا، لماذا أصبح قول الطوسي في

الرجال هنا لا قيمة له عندكم، أم أن الهوى صرعمكم وما عادت الحقيقة تعنيكم بشيء؟!

«همچنین: از جمله دروغ‌هایی که به مردم می‌گویند این است که: راویان وصیت مجهول‌اند و به همین دلیل، سند وصیت ضعیف است. این در حالی است که ما صحت صدور وصیت را با تواتر و قرائن اثبات کردیم و انصار نیز این موضوع را تشریح کرده و روشن ساختند که وصیت جزو اقسام چهارگانه‌ی حدیث نیست تا به ضعیف بودن توصیف شود. علم رجالی که آنها به آن شادمان و مفتخراند، دروغ بزرگی است که مردم را با آن می‌فریبند؛ و اصولاً دست آنها از هر ماده‌ی رجالی معتبر و کافی خالی است ولی با آنها پایین آمدن تا شاید دروغ آنها بر مردم مظلوم فریب‌خورده کارگر نباشد. بیان داشتیم که سند وصیت صحیح است و همین بس که شیخ طوسی (رحمت الله) گواهی داده که راویان حدیث، از خاصه یعنی از شیعه‌ی امامیه‌اند. شما در رجال بر گفتار طوسی اعتماد می‌کنید حال چه شده که از حرف خود بازگشته‌اید و چرا کلام طوسی در اینجا برای شما بی‌ارزش شده است؟ یا نکند هوی و هوس شما را به زمین زده و به حقیقتی که با تمایلات شما سازگار نیست دست زداید

وعموماً، هذا سؤال وجه لي قبل فترة، وأجبت عليه وأنقل لك السؤال وجوابه:

چندی پیش این سؤال از من پرسیده شد و من بر آن پاسخ گفتم. سؤال و جواب را برای شما نقل می‌کنم:

(س/ الأخ جعفر الشيبب يسأل عن معنى قول الإمام (عليه السلام) في أن رواية الوصية وصلت بسند صحيح. أبو زينب

سؤال: برادر جعفر الشيبب از معنای سخن امام (عليه السلام) در این که روایت وصیت با سند صحیح به ما رسیده سؤال می‌کند. ابوزینب

ج/ بسم الله الرحمن الرحيم

والحمد لله رب العالمين

وصلی الله على محمد وآل محمد الأئمة والمهديين وسلم
تسليماً

جواب: بسم الله الرحمن الرحيم
و الحمد لله رب العالمين
و صلى الله على محمد و آل محمد الائمة و المهديين و سلم تسليماً

**قبل الجواب، لابد من التنبيه أن الحجة لا يحتاج لمنهج
وضعية منحرفة عن الحق ليثبت الحق، وإنما رحمة بالناس
يحتج على بعض المنحرفين بمنهجهم ويناقشه ويبين وهذه
والقول الصحيح من السقيم ويلزمهم لعلمهم يرجعون إلى
الحق.**

قبل از جواب، باید متذکر شوم که حجت الهی برای اثبات حق، به
روش‌های جعلی و منحرف از حق نیاز ندارد ولی از روی شفقت بر مردم،
بر بعضی از منحرفین به شیوه و اسلوب خودشان احتجاج می‌نماید و آن را
مورد مناقشه قرار می‌دهد تا وهن و سستی آن را روشن سازد و قول
صحيح از سقيم را تبیین نماید و آنها را با حجت و دلیل ملزم سازد، باشد
که به سوی حق بازگردند.

**الرواية إذا كان رواتها شيعة عدولاً أو صادقين فهي
صحيحة السند عندهم.**

از نظر آنها، اگر راویان روایت، شیعه‌ی عادل یا راست‌گو باشند، آن
روایت را صحیح السند به شمار می‌آورند.

إذن، لصحة السند يكفي أن نثبت أن:

بنابراین برای صحت سند کافی است ثابت کنیم که:

١. الرواة شيعة.

١. راویان آن شیعه‌اند.

٢. صادقون.

٢. آنها راست‌گویند.

ويكفي لثبوت أن رواية الوصية شيعة أن الشيخ الطوسي روى الوصية ضمن روايات الخاصة، أي أن الشيخ الطوسي يعتبر رواياتها من الخاصة (الشيعة)، فقد قال الطوسي في الغيبة: (فأما ما روي من جهة الخاصة فأكثر من أن يحصى، غير أنا نذكر طرفاً منها) الغيبة: ص ١٣٧، ثم بعد سرد روايات الخاصة ومنها الوصية علق قائلاً: (أما الذي يدل على صحتها فإن الشيعة يروونها على وجه التواتر خلفاً عن سلف وطريقة تصحيح ذلك موجودة في كتب الإمامية في النصوص على أمير المؤمنين **(عليه السلام)** والطريقة واحدة)

الغيبة: ص ١٥٦ - ١٥٧.

برای اثبات این که راویان وصیت، شیعه‌اند، همین بس که شیخ طوسی وصیت را ضمن روایات خاصه روایت کرده یعنی شیخ طوسی راویان آن را از خاصه (شیعه) به شمار آورده است. طوسی در کتاب الغیبه گفته است: «و اما آنچه از ناحیه‌ی خاصه روایت شده بیش از آن است که به شمار آید، ولی ما بخشی از آن را ذکر می‌کنیم» (غیبت طوسی: ص ١٣٧). سپس بعد از برشمردن روایات خاصه و از جمله وصیت، بر آن چنین تعلیق زده است: «اما آنچه بر صحت این اخبار دلالت می‌کند این است که شیعه‌ی امامیه این موضوع و روایات آن را نسل به نسل به صورت تواتر نقل و روایت کرده‌اند و طریق صحیح بودن این دسته از اخبار در کتب امامیه و نصوص و تصریحات بر ولایت امیرالمؤمنین **(عليه السلام)** موجود می‌باشد و طریقه این روایات هم یکی

است» (غیبت طوسی: ص ١٥٦ و ١٥٧).

ويمكن مراجعة كتاب (انتصاراً للوصية) للشيخ ناظم حفظه الله في إثبات أن رواية الوصية شيعة بالتفصيل.

همچنین می‌توانید به کتاب «انتصاراً للوصية» نوشته‌ی شیخ ناظم

العقيلي (خداوند حفظش کند) که در آن به تفصیل ثابت کرده راویان وصیت، شیعه‌اند، مراجعه نمایید.

أما الحكم بصدق الرواة أفراداً - ونحن يكفينا الصدق - فلا نحتاج فيه غير أنه لم يثبت بدليل شرعي أن أحدهم مقدوح فيه، فالمؤمن صادق فيما يقول حتى يثبت كذبه بدليل شرعي.

در خصوص حکم به صدق تک تک راویان حدیث - که صدق ما را کفایت می‌کند - باید بگوییم ما به این موضوع نیازی نداریم، زیرا با استناد به دلیل شرعی ثابت نشده که کسی از آنها مقدوح^۵ است. مؤمن، در آنچه می‌گوید صادق به حساب می‌آید مگر این که خلاف آن به دلیل شرعی محرز شود.

فهم لا يقولون إن المؤمن كاذب حتى يثبت صدقه، ومن يقول هذا فكلامه يعني أنه يفسق أتباعه ويعتبرهم كذابين حتى يثبت كل فرد منهم صدقه بدليل؟!

ولی آنها می‌گویند مؤمن دروغ‌گو است مگر این که راستی و درستی‌اش ثابت گردد. کسی که به چنین عقیده‌ای قائل است، در واقع پیروان خود را به فسق متهم کرده و آنها را دروغ‌گو به شمار آورده، مگر این که صدق تک تک آنها اثبات شود!

أما من يقول منهم: إن المؤمن مجهول الحال ظاهراً حتى يثبت صدقه، ويريدون أنه لا يعرف حاله الظاهري صادقاً أو كاذباً إلا بدليل شرعي. فقولهم هذا مخالف للقرآن ولنهج الرسول وسماعه من المؤمنين وتصديقه للمؤمنين دون أن يفحص عن أكثر من إيمانهم، والآية القرآنية التي تبين سيرة الرسول في هذا الأمر واضحة جلية قال تعالى: ﴿وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أذُنٌ قُلٍّ أذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ يَوْمَئِذٍ

بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ وَرَحْمَةً لِّلَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ وَالَّذِينَ يُؤْذُونَ رَسُولَ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ ﴿التوبة: ٦١﴾، أي أن المعترضين على فعل رسول الله محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) قولهم كقول هؤلاء بمجهولية حال المؤمن وعدم الاعتماد على قوله حتى يثبت أنه صادق بدليل، فهم ينتقدون الرسول محمداً (صلى الله عليه وآله وسلم) لسماعه وتصديقه كلام أي مؤمن ﴿وَيَقُولُونَ هُوَ أَدْنُ قُلُوبٍ أَدْنُ خَيْرٍ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾، أي أن محمداً (صلى الله عليه وآله وسلم) يسمع لكل مؤمن ويصدقه فيما يقول ولا يقول إن المؤمن مجهول الحال أو كاذب حتى يثبت صدقه، بل عند الرسول - كما في الآية - المؤمن صادق حتى يثبت كذبه ﴿قُلْ أَدْنُ خَيْرٍ لَّكُمْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾، ﴿وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾: أي يصدق المؤمنين.

برخی از آنها می‌گویند: مؤمن در ظاهر مجهول الحال است تا آن گاه که صدق و راستی‌اش ثابت شود. می‌خواهند بگویند وضعیت ظاهری مؤمن و این که صادق است یا کاذب، صرفاً به وسیله‌ی حجت و دلیل شرعی شناخته می‌شود. این سخن آنها در تعارض با قرآن و شیوه‌ی پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) و قبول کردن حرف مؤمن و تصدیق مؤمن توسط ایشان بدون تحقیق بیشتر در مورد ایمان آنها می‌باشد. آیه‌ی قرآن به وضوح سیره‌ی پیامبر در این خصوص را به تصویر می‌کشد. خدای متعال می‌فرماید: «(بعضی از ایشان پیامبر را می‌آزارند و می‌گویند که او به سخن هر کس گوش می‌دهد (ساده‌لوح است). بگو: شنونده‌ی سخنی (ساده‌لوحی) که به خدا ایمان دارد و مؤمنان را باور دارد، برای شما بهتر است و رحمتی است برای آنهایی که ایمان آورده‌اند و آنان که رسول خدا را بی‌آزارند به عذابی دردآور گرفتار خواهند شد)» (توبه: ٦١)؛ یعنی کسانی که به عملکرد حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) اعتراض می‌کنند، گفتارشان شبیه گفتار اینها است که می‌گویند وضعیت مؤمن مجهول است و بر سخن او اعتمادی نیست تا آن گاه که راستی‌اش با دلیل محرز شود. لذا آنها از شنونده بودن پیامبر و این که حضرت، کلام هر انسان مؤمنی را تصدیق می‌کند، خرده می‌گیرند و نسبت به آن انتقاد

دارند: «(و می‌گویند که او به سخن هر کس گوش می‌دهد (ساده‌لوح است). بگو: شنونده‌ی سخنی (ساده‌لوحی) که به خدا ایمان دارد و مؤمنان را باور دارد، برای شما بهتر است)»؛ یعنی حضرت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) به سخن هر مؤمنی گوش فرا می‌دهد و آن را تایید و تصدیق می‌کند و نمی‌گوید که «این مؤمن، مجهول الحال یا دروغ‌گو است مگر آن گاه که راستگویی‌اش ثابت گردد». بلکه برای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) همان طور که در آیه آمده است، مؤمن، راست‌گو است مگر این که کذبش اثبات شود: «(بگو: شنونده‌ی سخنی (ساده‌لوحی) که به خدا ایمان دارد و مؤمنان را باور دارد، برای شما بهتر است)» و «وَيُؤْمِنُ لِلْمُؤْمِنِينَ» یعنی مؤمنین را باور دارد و تصدیق می‌کند.

وهذا الحكم القرآني بصدق المؤمن ظاهراً وليس بمجهولية حاله كما يدعون يكفيننا؛ حيث إن رواية الوصية شيعة مؤمنون، والمؤمن صادق ظاهراً كما في القرآن، وبهذا فرواة الوصية شيعة صادقون ظاهراً، وهذا يثبت صحة سندها لمن يلتزمون بمسألة السند وتصحيحه ويعتمدون ويعولون عليها، أما مسألة باطن المؤمن وكونه صادقاً أو كاذباً على الحقيقة فهذه مسألة لم يكلف الله بها الناس ولا يعلمها غير رب الأرباب العالم بالبواطن ومن يشاء أن يعلمه.

این حکم قرآنی که می‌گوید مؤمن در ظاهر صادق است و مجهول الحال نمی‌باشد (برخلاف آنچه که اینها ادعا می‌کنند) برای ما کافی است. حال از آنجا که راویان وصیت، شیعیان مؤمن‌اند و مؤمن در ظاهر (و بدون نیاز به تفحص) راست‌گو است، لذا راویان وصیت، در ظاهر شیعیان صادق‌اند، و این موضوع صحت سند را برای افرادی که برای موضوع سند روایت و تصحیح آن اهمیت قائل‌اند و بر این موضوع اعتماد و تکیه دارند، اثبات می‌نماید. مسأله‌ی باطن مؤمن و این که آیا او واقعاً راست‌گو یا دروغ‌گو است، موضوعی است که خدا مردم را به آن مکلف ننموده و کسی از آن خبر ندارد، به جز ربّ الارباب عالم که به باطن‌ها، عالم است، و نیز هر کس که او بخواهد بداند.

أعتقد ما تقدم كافياً، ولكن للزيادة أضيف أن قولهم بأن المؤمن كاذب ظاهراً حتى يثبت صدقه أو مجهول الحال ظاهراً حتى يثبت صدقه، مخالف لسماحة شريعة الإسلام، ويلزم منه تعطيل المحاكم الشرعية والقضاء والإيقاعات والعقود في كثير من الأحيان؛ حيث لا تستطيع التوصل إلى شاهد على الزواج والطلاق والمرافعات إلا بشق الأنفس، هذا إن حصل تسامح في شرط ثبوت العدالة والصدق عندهم وإلا فلا تثبت عدالة أحد إلا عند الفاحص والمدقق نفسه بناءً على قولهم بأن العدالة والصدق لا تثبت إلا بالفحص والتدقيق، فالفاحص والمدقق نفسه يحتاج من يشهد له بالعدالة والصدق لتقبل شهادته عند غيره بحق شخص آخر، وهكذا فالأمر يتسلسل ويبطل، فلا يمكن أن تثبت بهذا الطريق عدالة أحد إلا من شهد له حجة من حجج الله ثبتت حجيته بالدليل أو تثبت للفاحص نفسه فقط، ولا يمكن أن يفحص القاضي الشرعي عدالة كل الناس بنفسه، إذن تعطلت الشهادة عند القضاة في الإسلام.

به گمانم آنچه ارائه شد کفایت می کند ولی برای فایده‌ی بیشتر، این مطلب را نیز اضافه می‌کنم که سخن آنها مبنی بر این که مؤمن در ظاهر دروغ‌گو یا مجهول الحال است تا صدقش محرز شود، با آسان‌گیری شریعت اسلام در تعارض است و بر اساس چنین عقیده‌ای، باید بسیاری از دادگاه‌های شرعی، قضاوت‌ها، قراردادهای و پیمان‌ها تعطیل شود؛ زیرا در ازدواج، طلاق، دادخواهی و مشاجرات نمی‌توان شهادی پیدا کرد، مگر با مشقت جانکاه. تازه این در صورتی است که در شرط ثبوت عدالت و راست‌گویی برای آنها تسامح و رزیم و گرنه عدالت هیچ کس ثابت نمی‌شود مگر برای کسی که خودش تفتیش کننده و دقت کننده در موضوع باشد (طبق گفته‌ی آنها که عدالت و راست‌گویی فقط با کندوکاو و باریک بینی ثابت می‌گردد). وانگهی خود مفتش و تحقیق کننده هم به کسی نیاز دارد که بر عدالت و صدقش شهادت بدهد تا بتوان گواهی او در حق دیگران را پذیرفت و این موضوع همچنان ادامه دارد و در نهایت به باطل می‌رسد. لذا با استفاده از این شیوه، عدالت هیچ کس ثابت نمی‌شود

مگر کسی که حجتی از حجج الهی درباره‌ی او گواهی دهد که حجیت او با دلیل ثابت شده یا حجیتش فقط بر خود تفحص کننده اثبات گشته باشد. واضح است که قاضی شرعی نمی‌تواند درباره‌ی عدالت همه‌ی مردم، خودش دست به کاوش و کنجکاوی بزند که در این صورت گواهی دادن برای قضات در اسلام به تعطیلی کشیده می‌شود.

**إذن، فقولهم بمجهولية حال المؤمن يجعل من العسير
تحصيل الشهادات في المحاكم وما شابه من قضايا العقود
والإيقاعات، فقولهم باطل ومخالف لسيرة الرسول محمد
(صلى الله عليه وآله وسلم) والأئمة (عليهم السلام) ولإسلام وسماحته
وللقرآن ويسر أحكامه.**

بنابراین سخن آنها مبنی بر مجهول بودن وضعیت مؤمن، باعث دشواری تحصیل شهادت و دیگر موارد مشابه از قضایای عقود و ایقاعات، در دادگاه‌ها می‌شود. لذا این سخن آنها باطل و با سیره‌ی پیامبر حضرت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) و ائمه (عليهم السلام)، سیره‌ی اسلام و آسان‌گیری آن و نیز سیره‌ی قرآن و اجرای احکام آن در تعارض است.

**وأضيف: إن قولهم بمجهولية حال المؤمن يلزم منه عدم
الاعتماد على سوق المؤمنین فضلاً عن سوق المسلمین، بينما
الروایات اعتبرت الاعتماد على سوق المسلمین جائزاً،
وفقهاؤهم يفتون بهذا.**

این مطلب را هم اضافه می‌کنم که سخن آنها مبنی بر مجهول بودن وضعیت مؤمن، مستلزم بی‌اعتمادی به بازار مؤمنین می‌شود، چه برسد به بازار مسلمین؛ و حال آن که در روایات، اعتماد بر بازار مسلمانان جایز شمرده شده است و فقهای آنها به این امر فتوا می‌دهند.

**أي أن الروایات عن الأئمة (عليهم السلام) اعتبرت المسلم صادقاً في
قوله بذكاة السمك والذبائح وما شابه، فما بالك بالمؤمن !!**

یعنی روایات وارد شده از ائمه (عليهم السلام) مسلمان را در گفتارش مبنی بر تذکیه (صید صحیح) ماهی و ذبح و مانند آن صادق به شمار

می‌رود، چه برسد به مؤمن!

إذن، فالصحيح أن نحكم بصدق المؤمن حتى يأتي دليل قطعي على كذبه.

بنابراین درست آن است که به صدق مؤمن حکم کنیم، مگر آن گاه که دلیلی قطعی بر کذبش به دست آید.

أما من يصرون بعد هذا البيان على أن المؤمن مجهول الحال أو فاسق حتى تثبت عدالته أو صدقه فهذا شأنهم وهو عناد وتحكم بلا دليل، بل الدليل قائم على أن المؤمن صادق ويصدق في قوله. وليسمع أتباعهم قولهم وليعرفوا أنهم فسقة ونكرات مجهولو الحال وغير صادقين عند فقهاء الضلال حتى وإن أثبتوا أنهم مؤمنون؛ حيث يلزمهم فقهاء الضلال أن يثبت كل فرد منهم عدالته والتي لا يمكن ثبوتها على طريقتهم بدليل منطقي صحيح، حيث لو قالوا تثبت عدالة الشخص بشهادة عدول أو عدلين له فهو لأعدول يحتاجون لشهادة أيضاً وهكذا يتسلسل الأمر ويبطل.

کسانی که پس از این شرح و بیان، باز هم اصرار دارند که مؤمن مجهول الحال یا فاسق است مگر این که عدالت یا راستگویی‌اش ثابت شود، با خودشان است و نمی‌توان این را چیزی جز ستیزه‌جویی و فریب‌کاری بدون دلیل نام نهاد. بلکه دلایل کافی موید این مطلب است که مؤمن صادق می‌باشد و در گفتارش، راستی و درستی پیشه می‌کند. پیروان آنها سخنان‌شان را بشنوند و بدانند که آنها از دید فقهای گمراهی، فاسق، ناشناس، مجهول الحال و غیرصادق می‌باشند، حتی اگر محرز شود که آنها مؤمن‌اند؛ چرا که فقهای گمراه آنها را ملزم می‌کنند که هر فرد عدالتش را به اثبات برساند و این چیزی است که با روش آنها نمی‌توان آن را با دلیل منطقی صحیح ثابت کرد؛ زیرا بر این قول‌اند که عدالت فرد با گواهی دو یا چند عادل ثابت می‌گردد و این عادلان نیز خود به گواهی دیگران محتاج‌اند و این موضوع همین طور پشت سر هم ادامه دارد تا به بطلان و تباهی می‌رسد.

فوق كل ما تقدم، فهؤلاء الذين يتبحون بعلم الرجال ليس لديهم مادة رجالية أصلاً في الجرح والتعديل تغطي عدداً معتداً به من صحابة محمد وآل محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) ليحق لهم أن يتكلموا في الجرح والتعديل، فهم أصلاً فاقدون لمادة الجرح والتعديل المعتد بها حيث هناك مئات الآلاف من صحابة الرسول والأئمة (عليهم السلام) وليس لديهم في كتب رجال المتقدمين سوى ذكر عدد قليل جداً من هؤلاء، وإذا كان الحال هذا فأي رواية لا تعجب بعضهم ولا توافق أهواءهم يمكنهم ردها بسهولة بحجة أن هذا الراوي مجهول الحال أو لم يذكر في كتب رجال المتقدمين، في حين أن الأكثرية لم يذكروا، وفي حين أن الحقيقة التي لا يعلمها عامة الناس: أن هؤلاء أصلاً ليس لديهم مادة توثيق معتد بها منطقياً يتحاكمون لها. ومن يريد التفصيل أكثر يمكنه الرجوع إلى ما فصله شيخنا ناظم حفظه الله في هذا الأمر. والحمد لله رب العالمين.

بالاثر از همه‌ی این موارد پیش گفته شده، این عده که به علم رجال مفتخر و خرسندند، اصولاً هیچ ماده‌ی رجالی‌ای از جرح و تعدیل که بتواند تعداد قابل توجهی از اصحاب محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) و آل محمد (عليهم السلام) را پوشش دهد در دست ندارند فلذا آنها حق ندارند در این باب سخن بگویند. آنها اصولاً از مایه‌ی جرح و تعدیل شایسته و قابل قبول بی‌بهره‌اند، زیرا صدها هزار نفر از اصحاب پیامبر (صلى الله عليه وآله وسلم) و ائمه (عليهم السلام) وجود دارد که جز تعداد بسیار اندکی، از مابقی‌شان خبر و نشانی در کتاب‌های رجال پیشینیان نیست. حال اگر قضیه بر این منوال باشد، پس آنها می‌توانند هر روایتی را که نمی‌پسندند و یا هر حدیثی که با خواسته‌های‌شان هم‌سو نیست را به آسانی و با این بهانه که این راوی مجهول الحال است یا در کتب رجال پیشینیان نامی از او نیامده، رد کنند؛ و حال آن که از اکثریت، نامی به میان نیامده است. وانگهی حقیقتی که عامه‌ی مردم از آن بی‌خبرند این است که: این افراد اصولاً از هر نوع مبنای منطقی قابل قبول و محکمه پسند برای توثیق (تعیین وثاقت راویان احادیث) بی‌بهره‌اند. کسی که به دنبال مطالب بیشتر است، می‌تواند به آنچه شیخ ناظم (که خداوند حفظش کند) در این

خصوص تشریح کرده است، مراجعه نماید. و الحمد لله رب العالمین.

إذن، وفقك الله:

بنابراین، خداوند به شما توفیق عنایت فرماید:

نحن: أثبتنا حجتنا بالدليل الشرعي والعقلي وهي منشورة في الكتب وأخرها كتاب الوصية المقدسة، ولا يوجد عندهم رد غير الكذب وغير حرفة العاجز وهي الطعن في سند الوصية المتواترة والمقرونة وفوق هذا فإن سندها قد صحَّحه الطوسي بوصفه رجالها بأنهم خاصة، وهم وكل العلماء المتأخرين عيال على أقوال الطوسي في الرجال، وليس لهم رد قول الطوسي في الرجال بناءً على قول المتأخرين وإلا لنسف حتى الفتات الذي بين أيديهم ويسمونه علم رجال، فحقيقة قول المتأخرين في الرجال إنه والعدم سواء طالما أنه مجرد قول خالٍ من الدليل الشرعي.

ما: حجت خود را با دلیل شرعی و عقلی ثابت کردیم که در کتابها منتشر شده است. آخرین این کتاب ها نیز کتاب «وصیت مقدس» است. آنها هیچ ردیه‌ای ندارند جز روی آوردن به دروغ و تلاش‌های مذبوحانه و بی‌ثمر که همان طعن در سند وصیت متواتر و مقرون است. بالاتر از همه‌ی اینها، همین که طوسی، رجال وصیت را به خاصه توصیف کرده است، سند آن صحیح شمرده می‌شود. آنها و تمام علمای متاخر، ریزه‌خوار گفته‌های طوسی در رجال هستند و شایسته نیست که قول طوسی در رجال را به خاطر قول متاخرین رد کنند که در این صورت اندک چیزی که در دست دارند و نام علم رجال بر آن می‌نهند را به طور کامل ویران می‌کنند. درحقیقت گفتار متاخرین در مورد رجال برابر با عدم و نابودی آن است زیرا که صرفاً گفتاری خالی از هر گونه دلیل شرعی می‌باشد.

هم: عاجزون عن إعطاء دليل شرعي أو عقلي على عقيدة التقليد عندهم والتي يبنون عليها دينهم المرجعي، فلا توجد عندهم آية قرآنية محكمة الدلالة ولا رواية قطعية الصدور قطعية الدلالة، ولا يوجد عندهم دليل عقلي تام، فقاعدة

وجوب الرجوع إلى العالم التي يقدمونها لا تنطبق عليهم؛ لأنهم في أحسن أحوالهم يقدمون ظناً فهم ظانون، والحقيقة إنهم في بعض الأحيان لا يقدمون غير أوهام مثل أحكام الصلاة في المناطق القريبة من القطب، بل إن بعض هؤلاء الذين يسمون أنفسهم مراجع لا يفهمون ما يقال لهم، ففي حين أننا نطالبهم بدليل على عقيدتهم في وجوب تقليد غير المعصوم، نجدهم يقدمون دليلهم على أنه الرجوع إلى المتخصص! وهذا القول في أحسن أحواله يعني الجواز وليس الوجوب، وحتى الجواز فيه نقاش. ومعنى تقديمهم هذا القول كدليل عقلي أنهم إما لا يفهمون ما نقول لهم، أو أنهم يقرّون بأن عقيدتهم بدعة وباطلة وبلا دليل وتنازلوا عن عقيدة الوجوب بعد أن بيّنا بطلانها لهم إلى عقيدة الجواز أو الاستحباب، وإذا كان الأمر كذلك فعليهم أن يعلنوا تنازلهم عن عقيدتهم الباطلة وانتقالهم من الوجوب إلى الجواز لكي ننقل نقاشنا معهم إلى هذا المقام ونناقش عقيدتهم الجديدة.

آنها: از ارایه‌ی دلیل شرعی یا عقلی بر عقیده‌شان مبنی بر وجوب تقلید که دین مرجع‌گرای خود را بر پایه‌ی آن بنا می‌کنند، عاجزند؛ زیرا هیچ آیه‌ی قرآنی محکم الدلالة و هیچ روایت قطعی الصدور و قطعی الدلالة و نیز هیچ دلیل عقلی تامی بر این عقیده در دست ندارند. قاعده‌ی وجوب رجوع به عالم که از آن دم می‌زنند، بر ایشان منطبق نیست زیرا آنها در بهترین حالت، عرضه‌کننده‌ی ظن و گمان هستند، و لذا جزو گمان‌برندگان محسوب می‌شوند. حقیقت آن است که این عده بعضاً فقط اوهام و خیالات خویش را عرضه می‌دارند، مثل احکام نماز در مناطق نزدیک به قطب. حتی برخی از این افراد که خویشان را مرجع نام می‌نهند، قادر به درک آنچه به آنها گفته می‌شود نیز نیستند؛ در حالی که ما از آنها اقامه‌ی دلیل بر عقیده‌شان بر وجوب تقلید از غیرمعصوم را خواستاریم، می‌بینیم که آنها دلیل خود در باب رجوع به متخصص را ارائه می‌کنند! این سخن در بهترین حالتش، صدور جواز است و نه وجوب؛ حتی در همین جواز هم بحث و جدل وجود دارد. این که آنها چنین سخنی را به عنوان دلیل عقلی ارائه می‌کنند، به این معنا است که یا نمی‌دانند ما به ایشان چه می‌گوییم یا خود اذعان دارند که عقیده‌شان باطل و بدعت است و دلیلی بر آن ندارند و پس از آن که ما بطلان آن را نمایان ساختیم، از عقیده‌ی واجب بودنش دست کشیدند و آن را به جواز یا استحباب تنزل دادند. اگر قضیه چنین است، پس باید چشم‌پوشی از عقیده‌ی

باطل‌شان را علنی کنند و بگویند که از وجوب به جواز کوچ کرده‌اند تا ما نیز بحث و مناقشه‌ی خود با ایشان را به همین وادی سوق دهیم و در باب عقیده‌ی جدیدشان با آنها مباحثه و مناظره کنیم.

بربك كيف لعاقل يخاف الآخرة أن يترك هذه الحقيقة التي يقدمها له أحمد الحسن، ويتمسك بأوهام وجهالات يقدمها من يسمون أنفسهم مراجع؟ والله، أنا أشفق على حال هؤلاء الذين يسمون أنفسهم مراجع وما هم فيه من ضعف وركة وعجز عن الدفاع عن عقيدتهم التي انهارت بفضل الله وتوفيقه لنا، وأدعوهم أن يراجعوا أنفسهم، فكلنا للموت سائرون وسنسأل ويسألون، ولا أعتقد أن المناصب والزعامة الدينية تستحق كل هذا العناء، وأن يبيعوا لأجلها آخرتهم ويختاروا طريق الضلال عن علم ويضلون الناس ويبوؤوا بغضب الله ونقمته. فليتقوا الله في الناس المساكين الذين يضلونهم ويبعدونهم عن الحق بأكاذيب وأوهام لا حقيقة لها ولا دليل عليها مثل كذبة عقيدتهم في وجوب تقليد غير المعصوم].

تو را به خدا سوگند، چه طور ممکن است فرد عاقلی که بر آخرت خود بیمناک است، این حقیقتی که احمد الحسن به او عرضه نموده را واگذارد و به اوهام و اشتباه‌هایی چنگ زند که از سوی کسانی که خود را مرجع می‌نماند ارائه گشته است؟ به خدا سوگند، من از سر دل‌سوزی برای این افرادی که خود را مرجع نام نهاده‌اند هراسانم، و نیز بر ضعف و ناتوانی آنها در دفاع از عقایدشان که به فضل و توفیقی که خداوند ارزانی ما نموده، از هم گسیخته و متلاشی شده است، نگرانم. آنها را دعوت می‌کنم که به خود بازگردند. همه‌ی ما به سوی مرگ روانیم و به زودی هم ما و هم آنها مورد سؤال و محاسبه قرار خواهیم گرفت. من گمان نمی‌کنم منصب‌ها و پیشوایی دینی به همه‌ی این محنت‌ها و مشقت‌ها بیارزد و این که به خاطر آن، آخرت خود را بفروشند و دانسته، راه گمراهی را برگزینند و مردم را به ضلالت بکشانند و به خشم و عذاب الهی گرفتار شوند. درباره‌ی مردم بیچاره‌ای که آنها را با سخنان واهی بی‌واقع و بی‌دلیل مانند عقیده‌ی دروغین‌شان در وجوب تقلید از غیرمعصوم به گمراهی می‌کشانند و از حق دور می‌سازند، تقوای الهی پیشه کنند».

* * *

الفهرس

فهرست

...

المحطة الرابعة:

ايسـتـتـگـاه چـهـارم:

ما يتعلق بالمخالفين للدعوة الحقة وعقائدهم

مسائل مربوط به مخالفين دعوت حق و عقايد آنها

عقائد مبتدعة لشيعة المراجع !!

• عقايد بدعت أميز شيعيان مرجع گرا

أدعياء علم أعماهم الحسد !!

• حسد، مدعيان علم را كور ساخته است!

يزعم بعضهم أنه لا يعرف علم المنطق !

• برخی گمان می کنند که وی علم منطق نمی داند!

أسئلة طرحها عليهم للنقاش ولا من مجيب كالعادة !!

• سوالاتی که ایشان برای بحث و مناقشه مطرح کرده است ولی طبق معمول کسی پاسخ گو نیست!

قتل أسلافهم أبي الحسين (عليه السلام) فهل انتهى الأمر؟

• نیاکانشان پدرم امام حسین (علیه السلام) را کشتند، آیا قضیه خاتمه یافت؟

وكان ما وعد، فهل تنفعهم عقيدة تقليد غير المعصوم شيئاً!

• شد آنچه وعده داده شده بود، آیا عقیده‌ی تقلید از غیرمعصوم سودی به حالشان داشت؟

دليلهم على النيابة العامة!

• دلیل آنها بر نیابت عامه!

يختلفون رؤى، فما هو غرضهم!!

• رؤیاهای دروغین می‌سازند، با چه هدفی؟!

[محاولة بائسة:

«تلاشی ناامیدانه:

هذه بعض أفعالهم مع الحق وصاحبه!

• بعضی از آنچه با حق و با صاحب آن انجام دادند

وهذا قولهم عن الوصية المقدسة!

• این است سخن آنها درباره‌ی وصیت مقدس

المحطة الخامسة:

ایستگاه پنجم:

شيء من سيرته (عليه السلام) مع أنصاره والناس

آشاره به گوشه‌هایی از رفتار ایشان (علیه السلام) با مردم و انصارش

أنتم كفيتموني مؤنتهم!

• شما بار زحمت آنها را از دوش من برداشته‌اید

ليكن كل واحد منكم أمة!

• هر یک از شما باید یک امت باشد

من يظن أنه قطع حباله مع الدنيا:

• کسی که گمان می‌کند ریسمان‌اش (دل‌بستگی) به دنیا را قطع کرده است

نصيحته إلى كل من يتصدى للمناظرة من الأتصار:

• نصیحتی برای هر یک از انصار که به مناظره می‌پردازد

رثاؤه لأتصاره الشهداء:

• مرثیه‌خوانی ایشان بر انصار شهیدش

أنصاره المغيبون في السجون لا يغيبون عن باله!

• ایشان دمی از یاد انصارشان که در زندان‌ها پنهان گشته‌اند، غافل نیست

دور المرأة في نصرة الحق:

• نقش زنان در یاری حق

نتيجة الفرقة قتل حجة الله!!

• کشته شدن حجت خدا، پیامد تفرقه و چنددستگی

إلى من لا يتحمل من مؤمن ازعاج!

• خطاب به کسانی که آزاری اندک از مؤمنین را بر نمی‌تابند!

كيفية التعامل مع المشكوك بهم:

• نحوه‌ی تعامل با افراد مشکوک

لا يوفق لمجلس الحسين (عليه السلام) كل أحد !!

• هر کسی به حضور در مجلس امام حسین (علیه السلام) توفیق نمی یابد!

أهمية الدراسة في الحوزة المهدوية:

• اهمیت مطالعه و پژوهش در حوزه‌ی مهدویت

تأويل رؤيا:

• تعبیر خواب

رَفَقاً بِسَيِّدِكُمْ !!

• با سید خود مدارا کنید!

اهتمامه بهداية الناس ومحبتة لهم:

• اهتمام ایشان نسبت به هدایت مردم و محبتی که ایشان به مردم دارد

سيرته مع المال:

• برخورد ایشان با مال و اموال

ماتت وهي تبكي على الأولاد !

• آن زن در حالی که بر فرزنداناش می گریست، جان داد

هل أحمد الحسن طالب دنيا!

• آیا احمد الحسن دنیاطلب است؟!

